



«باور نمی کنم بیش از سه سال است یکدیگر را ندیده ایم.»

برای آزادی عبدالفتاح سلطانی بکوشیم!

حکومت و کارفرمایان
مزد بگیران را برده می‌خواهند!

صفحه ۲

از کوزه همان برون تراود که در اوست

صفحه ۳

میدان بازی فوتبال هسته ای با
گل‌های سیاسی

صفحه ۷

در این شماره می‌خوانید:

گفتمان «اسلحه محوری» و آینده تاریخ زنان
خاورمیانه صفحه ۴

وضعیت کردستان و مردمان آن؟ صفحه ۵

منشور سیاسی برای شکل‌چپ جدید صفحه ۶

حزبی برای اصلاح یا راهی برای امحاء صفحه ۹

نسل دوم اصلاحات؛ سبز یا سفید؟ صفحه ۱۰

از برنامه سازمان مصوب کنگره سیزده

اکثریت جامعه ما را جوانان تشکیل می‌دهند. در صورت تأمین خواست‌ها و تمایلات آن‌ها، جامعه جوان کشور می‌تواند به عنوان نیروی اجتماعی قدرتمند در عرصه تولید، علم و پژوهش و سیاست عمل کند و کشور ما را با گام‌های بلندی جلو برد. جامعه ما باید بتواند جوانان خود را شاداب، با فرهنگ و امیدوار بپروراند. در این رابطه:

- ما بر تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی جوانان و فراهم آوردن فضای مساعد برای شادابی جوانان تأکید داریم.
- ما از نوآوری، نوچوئی و سبک‌های جدید جوانان در زندگی خصوصی و اجتماعی‌شان، آزادی انتخاب پوشش و تنوع در میان جوانان حمایت می‌کنیم.

- **پدیده** مد در در میان نسل جوان جامعه نوعی تلاش برای باز تولید هویت فردی و اجتماعی و بیانگر تفاوت جوان با دیگر گروه‌های سنی جامعه است. پیروی از مد و گرایش به زیبایی می‌تواند تأثیرات مثبت در شادی، نشاط و نوگرایی در میان نسل جوان کشور بگذارد و زندگی آنها را از یکنواختی خارج کند و احساس تازه شدن و امروزی بودن را به آنها بدهد. ما از چنین گرایشی در جامعه حمایت و در عین حال بر ضرورت مقابله با فرهنگ مصرف‌محور تأکید می‌کنیم.

- **باید** امکان دسترسی جوانان همه اقشار و طبقات و مناطق به فضای مجازی را فراهم کرد، آزادی مبادله اطلاعات را تأمین نمود و از مسدود سازی سایت‌ها و وبلاگ‌ها اجتناب ورزید.

- **اکثریت** جامعه ما را جوانان تشکیل می‌دهند در حالیکه قدرت، سیاست در دست اقلیت میان‌سال و سالمند جامعه قرار دارد که می‌خواهد فرهنگ و سبک زندگی خود را بر اکثریت جمعیت جوان تحمیل کند. برای غلبه بر این شکاف باید سیاست جوان‌گرایی را در حوزه‌های مختلف پیش برد.

- **جوانان** باید در برنامه‌هایی که به مسائل آنها مربوط می‌شوند، مشارکت داده شوند.

- **باید** سازمان‌های غیردولتی جوانان را تقویت و راه را برای مشارکت آنها در امور جامعه از طریق این سازمان‌ها باز کرد.
- ما بر گسترش کتابخانه‌ها، ایجاد فرهنگسراها و فضاهای لازم برای گذران اوقات فراغت جوانان برای حفظ سلامت روحی و جسمی تأکید داریم و برآنیم که به نیازهای جوانان در حوزه ورزش، گردش، آموزش، تفریح، روابط سالم جنسی، تنوع طلبی، استقلال طلبی، هویت‌یابی باید توجه جدی صورت گیرد.



حکومت و کارفرمایان مزد بگیران را برده می خواهند!

صادق کار

دوره‌ی آموزش پیش دبستانی را که حائز اهمیت زیادی است و نقش مهمی در آینده‌ی تحصیلی دانش‌آموزان دارد تعطیل نماید بعید است شک و شبهه‌ای نزد کسی وجود داشته باشد.

در نتیجه، آموزش و پرورش به چنین نیرویی احتیاج دارد و در واقع نه می‌تواند و نه حق دارد یکجا همه‌ی ۳۰ هزار مربی پیش دبستانی را که از تجربه و سواد کافی برای انجام مسئولیت مربی‌گری برخوردارند، از کار اخراج نماید و به فرض این که قادر به این کار هم بود و چنین نیروی جایگزین آماده به خدمتی را هم می‌داشت، باز نمی‌توانست کسی را با حقوق کم‌تری استخدام کند. بنابراین، مسئله‌ی اخراج جمعی را نباید بیش از یک تهدید برای وادار کردن مربیان به تمکین از شرایط مزدی و شغلی غیرعادلانه و استثمارگرانه‌ی دولت که به یک روال تبدیل شده و به اشکال مختلف در مورد اکثر مزدبگیران اعمال می‌شود، تلقی کرد. بی‌جهت نیست که سیاست استخدام موقت و پیمانی، جای استخدام رسمی را در محیط‌های کار، اعم از دولتی و خصوصی گرفته و طی دو دهه تعداد کسانی که به صورت قراردادی و پیمانی کار می‌کنند در مشاغلی که ماهیت مستمر دارند، بیش از چهار برابر افزایش یافته و امنیت و آرامش شغلی، معیشتی و اجتماعی را از اکثریت قریب به اتفاق کارگران و مزد بگیران یدی و فکری ستانده و آن‌ها را روزه‌روز فقیرتر و بی‌حقوق‌تر از پیش نموده است. دولت‌ها و کارفرمایان به کارگر، معلم، مربی، پرستار و کارمند احتیاج دارند و بدون آن‌ها مسلم است که کارشان روی دست‌شان می‌ماند و ثروتی به دست نمی‌آورند. اما در ایران دولت‌ها و سرمایه‌داران حتی حاضر به رعایت ابتدایی‌ترین حقوق نیروی کار نیستند و اصولاً تلقی‌شان از مناسبات کار و سرمایه، به طوری که در بیش از سه دهه گذشته‌ی تجربه شده، یک تلقی خشن برده‌دارانه است. هم از این روست که هرگاه سیاست‌های ضدکارگری حاکم با اعتراض گروه‌های مختلف مزدبگیر روبرو می‌شوند و به چالش کشیده می‌شوند، مسئولین دولتی و کارفرمایان برای حفظ این نظم ظالمانه‌ی انسان‌کش، فرمان اخراج و شلاق و زندان صادر می‌کنند و به هر دروغ و نیرنگی متوسل می‌شوند. مگر نه این است که هنوز آقای بداغی و عده‌ی زیادی از فعالین و رهبران نهادهای صنفی معلمان به همراه عده‌ی زیادی از فعالین کارگری سال‌هاست که به خاطر اعتراض به این‌گونه بی‌عدالتی‌ها در زندان به سر می‌برند. و مگر در گذشته با تجمعات متعدد معلمان زحمت‌کش حق‌التدریسی که خواسته‌های مشابهی با مربیان پیش دبستانی داشته‌اند چنین نکرده‌اند؟ مربی تربیتی را که اکثریت‌شان مدرک لیسانس دارند، به خاطر احتیاج به کارشان سال‌ها با وعده‌ی استخدام

تجمع اعتراضی نزدیک به ۵۰۰ تن از مربیان پیش دبستانی که در اعتراض به صدور بخشنامه‌ی اخراج مربیان پیش دبستانی و چند مورد صنفی دیگر از روز یکشنبه ۱۶ شهریوردر مقابل نهاد ریاست جمهوری با شعارهایی نظیر «دولت تدبیر و امید، کو تدبیر کو امید؟»، «نیروی بازنشسته، به جای ما نشسته»، «می‌گن وزیر عادل، چرا ز ما اخلاف؟»، «نه آزمون نه تبصره، استخدام حق من» و «مربی می‌میرد، توهین نمی‌پذیرد»، آغاز گردید، وارد چهارمین روز خود شد و تجمع کنندگان در روز ۱۹ شهریور تجمع‌شان را به محل وزارت آموزش و پرورش منتقل نمودند. «ایلنا» در گزارشی که در ۱۶ شهریور از این تجمع منتشر کرد، به نقل از یکی از مربیان معترض شرکت کننده در تجمع نوشت: «معترضان به نمایندگی از حداقل ۳۰ هزار مربی پیش دبستانی کل کشور در واکنش به صدور بخشنامه‌ی اخراج مربیان پیش دبستانی، اجرا نشدن قانون تعیین تکلیف این مربیان، استنکاف دولت از تخصیص ردیف بودجه‌ی استخدامی و توهین آقای عسگری‌آزاد، معاون توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رییس جمهور در صحن علنی مجلس - که مربیان پیش دبستانی را بی‌سواد خوانده بود- تجمع کرده‌اند». بنا به آخرین گزارشی که در ۱۹ شهریور در ارتباط با تجمعات چهار روزه‌ی مربیان پیش دبستانی منتشر شده، در حالی که تا کنون هیچ‌یک از مسئولین دولتی با تجمع کنندگان ملاقات و گفت‌وگو نکرده‌اند و حتی تجمع آنان را بی‌فایده دانسته و بعضاً نیز آنان را بی‌سواد خوانده‌اند، محمدرضا نیک‌نژاد، یکی از اعضای کانون صنفی معلمان طی مصاحبه‌ای که در ۱۹ شهریور با «ایلنا» در همین ارتباط انجام داد، ضمن تشریح شرایط دشوار شغلی و حقوق ناچیز مربیان پیش دبستانی و حمایت از مطالبات آنان که ۹۵ درصد آنان زن هستند، بی‌سواد خواندن آن‌ها توسط معاون توسعه مدیریت و سرمایه انسانی رییس جمهور را تکذیب و گفته است اکثر این مربیان دارای مدرک لیسانس هستند. نیک‌نژاد در قسمت دیگری از مصاحبه‌اش با اشاراتی به سابقه‌ی برخورد آموزش و پرورش با مربیان پیش دبستانی می‌گوید: وزیر فعلی آموزش و پرورش پیش‌تر قول داده بود آزمون استخدامی مربیان پیش دبستانی ۱۷ مرداد برگزار شود، اما به ۵ هزار میلیارد تومان کسری بودجه برخورد است. کسری بودجه‌ی ۵ هزار میلیارد تومانی این فکر را به ذهن دولت انداخته است که نیروهای خود را تعدیل کند، بنابراین نمی‌خواهند به استخدام مربیان تن دهند. او افزود: دولت حتی اگر چنین قصدی دارد، راهش این نیست که مربیان پیش دبستانی را بی‌سواد خطاب کند، یا بگوید مدرک‌شان پایین است و توانایی ندارند. در این که آموزش و پرورش به مربیان پیش دبستانی نیاز دارد و دولت نمی‌تواند و نباید

رسمی، پس از گذر از هفت خوان استخدام، به‌صورت پیمانی با حقوق پایه و دستمزد ماهیانه‌ی به روایتی حدود ۲۴۰ هزار تومانی و محروم از مزایای حداقلی که کارکنان رسمی دریافت می‌کنند، به کار می‌گیرند و وقتی این مربیان از دولت می‌خواهند مطابق وعده‌ای که داده آن‌ها را استخدام کند، آنان را بی‌سواد و نالایق می‌خوانند و تهدید به اخراج می‌کنند و هیچ مسئول دولتی‌ای حاضر به گفت‌وگو با این گروه زحمت‌کش که مسئولیت سنگین تربیت کودکان مملکت در سنی حساس را به عهده دارند و به خاطر حقوق ناچیز و نداشتن امنیت شغلی سال‌هاست در نابسامانی روزگار می‌گذرانند نمی‌شود. مربیان معترض می‌گویند بسیاری از همکاران‌شان به دلیل مشخص نبودن سرانجام استخدام در وزارت آموزش و پرورش ازدواج نکرده یا بچه‌دار نشده‌اند و بسیاری دیگر به دلیل نداشتن امنیت شغلی و اخبار ضد و نقیصی که از استخدام خود می‌شنوند، دچار افسردگی شده‌اند. به راستی چه نامی جز بردگی بر این وضعیت می‌توان نهاد؟ پرسیدنی است که اگر به قول معاون مدیریت نیروی انسانی رییس جمهور، مربیان پیش دبستانی بی‌سواد و نالایق بودند، چرا آنها را استخدام کردند و پنج سال در این باره سکوت کردند؟

همه‌ی این حرف‌ها بهانه‌ای بیش برای توجیه زیر پا نهادن وعده‌ی وزیر آموزش و پرورش مبتنی بر استخدام مربیان پیش دبستانی و ادامه‌ی استثمار مضاعف نیروی کار نیست. تمام تشکلهای صنفی و فعالین کارگری ضروری است مانند محمدرضا نیک‌نژاد، یکی از فعالین کانون صنفی معلمان، از مطالبات و تجمع اعتراضی مربیان پیش دبستانی حمایت کنند و آن‌ها را تنها نگذارند. مبارزه و مطالبات مربیان بخشی از مبارزات همه‌ی مزدبگیران علیه برده کردن نیروی کار است.

این مبارزه خاموش شدنی نیست. بهترین گواه آن اعتراضات و اعتصابات هستند که همه روزه در نقاط مختلف کشور جریان دارند و تعدادشان رو به فزونی است و هدف‌شان در هم شکستن تعرض دولت و کارفرمایان به حقوق سندیکایی و احیاء و ارتقاء این حقوق است.

در هر جای دنیا که کارگران به رغم تسلط دولت‌های سرمایه‌داری در مقایسه با کشورهای مانند ایران از حق و حقوق و زندگی بهتری برخوردار شده‌اند، مهم‌ترین دلیل آن، وجود اتحادیه‌ها و احزاب کارگری و قوانینی است که به واسطه‌ی وجود و فعالیت این سازمان‌ها، بر دولت‌ها تحمیل شده.

در ایران نیز مزدبگیران اگر بخواهند از حق و حقوق و زندگی در خور شأن انسانی بهره‌مند شوند، راه دیگری جز این ندارند. پس همت کنیم که این راه هرچه زودتر پیموده شود.

از کوزه همان برون تراود که در اوست «پیرامون برگزاری اجلاس مجلس خبرگان»

علی صمد



یادداشت سیاسی کار- آنلاین

شانزدهمین اجلاس رسمی مجلس خبرگان رهبری در روزهای ۱۱ و ۱۲ شهریور با شرکت اعضای آن و تنی چند از سرآمدان نهادهای مختلف حکومتی برگزار شد.

آیت الله علی محمد دستغیب عضو معترض مجلس خبرگان که به دلیل مخالفت با بسیاری از مواضع و رفتار حکومت و حمایت از میرحسین موسوی و جنبش سبز از سال ها پیش مغضوب حکومت است در آستانه اجلاس مذکور نامه ای را انتشار داد و اعلام کرد که از شرکت در اجلاس شانزدهم خودداری کرده.

آیت الله دستغیب قبل از تشکیل اجلاس پانزدهم نیز در نامه دیگری مجالس شورای اسلامی و همچنین خبرگان رهبری را به دلیل ناتوانی شان در دفاع از حقوق مردم مورد انتقاد قرار داده بود. او به ویژه درباره مجلس خبرگان رهبری گفته بود: "غالب اعضای آن یا امام جمعه هستند یا نماینده رهبری در جاهای مختلف. چقدر بنده نسبت به این امر تذکر دادم که خبرگان باید بر زیر مجموعه رهبری نظارت کند و تخلفات را به سمع ایشان برساند؛ اما جوابی که به بنده دادند این بود که تو باید مطیع امر رهبری باشی و هرچه ایشان گفت را قبول کنی.

همان گونه که انتظار می رفت، اجلاس این بار مجلس خبرگان مانند دفعات قبل به جای رسیدگی به تخلفات پرشمار رهبری که هر کدام برای برکناری رهبر حکومت به تنهایی کافی بود تبدیل به مجلس مجیزگویی از رهبر تبدیل شد و مصوباتی را تصویب نمود که همگی آنها نیز در جهت تقویت تمایل و رویکردهای سرکرده استبداد فقهاتی منجمله ایجاد محدودیت و "اصلاح" پایه های فرهنگی و هنری کشور، نقش مجلس خبرگان در دفاع از ولایت فقیه (تاکید ویژه بر پیروی از فرامین رهبری و توصیه های ۱۵ گانه خامنه ای به دولت روحانی)، تبیین و ترویج فرهنگ اسلامی در جامعه، مبارزه علیه اسرائیل، محکوم کردن داعش،

حمایت از تیم مذاکره کننده ی هسته ای (البته با پیروی از "نظرات داهیانه" رهبر جمهوری اسلامی)، تقویت بنیان های دینی در مراکز آموزشی و انتخاب هر چه سریعتر وزیر علوم و... بودند.

برگزاری شانزدهمین اجلاس خبرگان، فرصت مناسبی برای بررسی و بازخوانی مجدد جایگاه و نقش این نهاد در جمهوری اسلامی است. مجلس خبرگان در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران دارای جایگاه مهمی است و می بایست نقش بی بدیلی را بازی کند.

اهمیت این ارگان آنچنان است که معمولاً رئیس آنرا از میان معروف ترین چهره های مذهبی و سیاسی نظام تعیین می کنند. بنابراین مجلس خبرگان رهبری یکی از نهادهای مهم نظام جمهوری اسلامی است که چهار وظیفه شناسایی، انتخاب، نظارت و عزل رهبری نظام را بر عهده دارد. این "نمایندگان" بر اساس قواعدی که اصول اساسی آنرا مواد ۱۰۸ و ۱۱۱ قانون اساسی مشخص کرده است، فعالیت می کنند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر اساس مفهوم انتخاب رهبر نوشته شده است. طبق قانون، یکی از اهداف مجلس خبرگان رهبری نظارت بر عملکرد رهبر، تأیید و رد صلاحیت وی می باشد. اما این اهداف سالهاست که به حاشیه رانده شده اند.

در واقع اختیارات وسیعی که در قانون اساسی برای رهبر و ارگان های انتصابی در نظر گرفته شده، استقلال این نهاد را از بین برده و آنرا تبدیل به ارگانی تحت کنترل رهبر تبدیل کرده است. زیرا تأیید صلاحیت اعضای خبرگان را به شورای نگهبان که خود نهادی منتصب و تحت نظر رهبر است سپرده است. از همین روست که مجلس خبرگان رهبری در طی ۲۵ سال زمامداری رهبر جمهوری اسلامی علی خامنه ای تاکنون نه تنها کاری جز آنچه میل و اراده خامنه ای پوده انجام نداده، بلکه از زمان ریاست آیت الله کنی بر این نهاد، حتی این مجلس از نظارت بر نهادها و بنیادهای تحت اختیار رهبری منع گردیده است.

تعیین جایگاه مجلس خبرگان توسط کنی رئیس این مجلس در اجلاس یازدهم که گفت: "نظارت بر عملکرد رهبری به معنای

جلوگیری از حوادثی است که موجب تضعیف ایشان می شود. ما باید به عنوان شاخه ای از شاخه های ولایت، این درخت تنومند را حفظ کنیم نه اینکه منتظر باشیم اگر در گوشه ای اشتباهی صورت گرفت شاخه را بزیم"*. به خوبی فرمایشی بودن ماهیت مجلس خبرگان و رسالتی را که رئیس آن برای مجلس قائل است آشکارتر می کند.

نیروهای دمکراتیک و سکولار که از اساس با حکومت دینی و درهم آمیزی دین و دولت مخالفند بواسطه همین تناقضات در قانون اساسی و بخصوص بخاطر وجود اصل ولایت فقیه در قانون اساسی به آن رای مخالف دادند و همواره به مخالفتشان ادامه دادند. تجربه ۲۵ سال گذشته درستی و اصولیت این مخالفت را بارها به اثبات رسانیده و اکثریت بزرگی از جامعه به شمول عده زیادی از طرفداران پیشین حکومت که به این قانون رای مثبت داده بودند اکنون آن ها نیز به جمع منتقدان و مخالفین قانون اساسی و حکومت دینی مبتنی بر ولایت فقیه پیوسته اند و شمار آنان نیز روز به روز فزونی می یابد.

این تغییر و تحولات کیفی بی شک دلیل اصلی ترس و نگرانی کارگزاران استبداد فقهاتی حاکم و توضیح دهنده تشدید تلاش های سرکوبگرانه ای است که در این اواخر شاهدش هستیم.

تشکیل اجلاس شانزدهم مجلس خبرگان بر خلاف باور عده ای که تصور می کردند به دلیل شرایط حساس داخلی و بین المللی ممکن است تصمیمات مهم و متفاوت از اجلاس های پیشین بگیرد، نه تنها چنین نکرد بلکه تصمیماتی که گرفت دقیقاً خلاف انتظار کسانی بود که از این امام زاده انتظار معجزه داشتند.

علی صمد

۱۰ سپتامبر ۲۰۱۴

* سخنان آیت الله کنی در اجلاس یازدهم

<https://www.balatarin.com/permlink/2012/3/9/2958909>

از برنامه سازمان ...

ادامه از صفحه ۱

- اکثریت جامعه ما را جوانان تشکیل می دهند در حالیکه قدرت، سیاست در دست اقلیت میانسال و سالمند جامعه قرار دارد که می خواهد فرهنگ و سبک زندگی خود را بر اکثریت جمعیت جوان تحمیل کند. برای غلبه بر این شکاف باید سیاست جوان گرایی را در حوزه های مختلف پیش برد.

- جوانان باید در برنامه هایی که به مسائل آنها مربوط می شوند، مشارکت داده شوند.

- باید سازمان های غیردولتی جوانان را تقویت و راه را برای مشارکت آنها در امور جامعه از طریق این سازمان ها باز کرد. - ما بر گسترش کتابخانه ها، ایجاد فرهنگسراها و فضاهای لازم برای گذران اوقات فراغت جوانان برای حفظ سلامت روحی و جسمی تاکید داریم و برآنیم که به نیازهای جوانان در حوزه ورزش، گردش، آموزش، تفریح، روابط سالم جنسی، تنوع طلبی، استقلال طلبی، هویت یابی باید توجه جدی صورت گیرد.

...

گفتمان «اسلحه محوری» و آینده تاریک زنان خاورمیانه

فهیمة تفسیری

جان و مال و زندگی شان، برای این «آرمان مشترک» (برای برقراری حکومت عدل اسلامی) به داعشی ها کمک کنند. بنابراین مسئله این نیست که یک گروهی (کوردها) دارند از «خاک و خانه» خود دفاع می کنند و گروه دیگر (داعشی ها) یک گروه خارجی و بیگانه هستند که آمده اند «خاک و کاشانه دیگران» را اشغال کنند، بلکه این یک جنگ و درگیری داخلی برای کسب قدرت سیاسی در عراق و شام است و موتور محرکه ی آن نیز گفتمان کهنسال و ایدئولوژیک «قدرت سیاسی از لوله تفنگ به دست می آید» است که این بار از آستین یک گروه بنیادگرای اسلامی و خشن برآمده از دنیای مدرن، بیرون آمده. اتفاقاً همین گفتمان خطی و ایدئولوژیک است که با تأیید یکجانبه و پشتیبانی تعصب آلود و مکانیکی از یک سر طیف (از زنان تفنگ به دست کورد) آنها را «زحمتکشانی می داند که از حاشیه به متن آمده اند»؟! انگار که زنان محبّه ای که تحت تأثیر بنیادگرای داعش، به مبارزه مسلحانه کشیده شده اند، قطعاً جزو زحمتکشان و تهی دستان نیستند و لابد زنان مرفّه ای هستند که همیشه در متن بوده اند!

به همان میزان که زنان مسلح داعش، گروه های افراطی و مسلح دیگر را تقویت می کنند، تصویر اغراق شده ی زنان مسلح کورد نیز به رغم تضاد منافع آشکارشان با داعش، غیرمستقیم به تقویت و بازتولید مشروعیت زنان مسلح داعش، یاری می رساند.

این که ایدئولوژی داعش، هیبت ظاهری زنان جنگاورش، و نیز گفتمان به غایت بنیادگرایانه اش با استانداردها و عرف پذیرفته شده بین المللی فاصله بیشتری دارد تا گفتمان و لباس و هیبت ظاهری گروه مسلح دیگری که در برابرش مقاومت می کند، حرف جداگانه ای است اما مسئله این است که دعوا بر سر اعمال هژمونی و کسب قدرت است و در این میان طبق معمول، مردم قربانی می شوند. بی شک با توجه به گسترش شبکه های ارتباطی در سطح جهان، خشونت هایی که از سوی نیروهای داعش بر مخالفان شان اعمال می شود، بسیار بیش از جنگ های داخلی و بین المللی که در گذشته اتفاق افتاده منعکس می شود ولی در کجای دنیا در جنگ ها - چه در جنگ های داخلی و چه بین کشورها - زنان به طور وسیع و سیستماتیک، قربانی تجاوز و کشتار و قحطی و آوارگی نشده اند؟ هیچ تردید نیست که نیروهای داعش، در نحوه اعمال کشتارها و خشونت های ضدانسانی که انجام می دهند، آگاهانه و از روی قصد، با روش های شوک آور و ...

ادامه در صفحه ۱۳

است؟ به راستی نیروهای داعش، با همه خشونت های نفرت انگیزشان، واقعاً یک نیروی خارجی در عراق و سوریه محسوب می شوند که دارند «خانه و کاشانه» دیگران را می گیرند؟ بی شک چنین نیست. اگر مفسرانی که چنین تصویر تعمیم یافته ای را بازآفرینی می کنند، به جای تبلیغات رسانه ای، و تکیه به تعمیم های مکانیکی و ایدئولوژیک، کمی واقع نگر باشند و عمیق تر به خاستگاه نیروهای هوادار داعش بنگرند، می بینند که این نیروها از میان عشایر و گروه های سنی مذهب عراق و سوریه، فراروییده اند. اگر بدون جانبداری و پیش فرض های ایدئولوژیک، به برخی گزارش ها نگاه بکنیم و مصاحبه های متعددی که با برخی از آوارگان عراقی (که بر اثر درگیری های پیش آمده، مجبور به ترک خانه و کاشانه شان شده و به اردوگاه ها پناهنده شده اند) با دقت بیشتری گوش فرا

اکنون چه شده که ما مردمان خاورمیانه با پشت کردن به این دستاورد بزرگ بشری، برای حل بحرانی که در منطقه مان جاری شده، یک دفعه گفتمان خشونت آمیز مسلح شدن در برابر «دشمنان مان» را ترویج می کنیم و تصویرهای اغراق آمیز در میان زنان (و مردان)، توزیع می کنیم؟

دهیم متوجه می شویم که اتفاقاً برخی از همین مردم آواره که عمدتاً از عشایر سنی مذهب عراق هستند ظهور داعش را «انقلاب عشایر» علیه «شیعیان ظالم» می دانند!! به اعتبار همین واقعیات است که نیروهای داعش، نیروهای خارجی و اشغال گر به حساب نمی آیند، هر چند مملو از خشونت و وحشی گری باشند.

البته این هم درست است که عده ای جوان آرمان خواه - دختر و پسر - از همه جای دنیا به نیروهای داعش پیوسته اند، ولی مگر در تاریخ معاصر جهان، همیشه ما با این پدیده روبرو نبوده ایم که وقتی یک گروه ایدئولوژیک با روش مبارزه مسلحانه در سرزمین خود در پی گرفتن قدرت سیاسی هستند، طرفداران شان از سراسر دنیا برای کمک به آن گروه مسلح بسیج شده اند؟ مگر هنگامی که گروه های مسلح چپ در کشورهایی همچون کوبا، ونزوئلا و... مبارزه مسلحانه را در پیش گرفتند و خواهان کسب قدرت سیاسی به وسیله «تفنگ» بودند، چپ های سراسر دنیا حتی از میان چپ های ایرانی (نمونه اش خانم ویدا حاجبی تبریزی) برای حمایت از آن گروه انقلابی و مسلح ونزوئلایی و کویایی به آن کشورها نرفتند؟ حال نیز ائتلافی بزرگ از گروه های ایدئولوژیک با توسل به روش های قهرآمیز در عراق و سوریه پیدا شده که خود را دولت اسلامی عراق و شام معرفی کرده و با روش مسلحانه می خواهد همه ی قدرت و سیاسی عراق را قبضه کند، و مثل همیشه عده ای همخط و هم ایدئولوژی با آنها، از سراسر دنیا به این جریان پیوسته اند تا با بذل

یک لحظه تصویر بالا را نگاه کنیم: تصویر سمت راست، زنان مسلح داعش را نشان می دهد که با روپنده برای «آرمان» های خود که لابد برای خودشان حقانیت دارد، دست به اسلحه شده اند؛ سمت چپ تصویر، زنان کورد هستند که برای «آرمان» های خود که لابد برای خودشان حقانیت دارد، سلاح به دست گرفته اند. حال پرسش این جاست که آرمان کدام یک از این زنان مسلح، (که هر دو معتقدند از سرزمین و خانه و کاشانه شان دفاع می کنند) «حقانیت» دارد؟ زن اسلحه به دست عضو گروه داعش، به قول خودش برای پیشبرد آرمان اش بیا خواسته و تصور می کند که برای استقرار دولتی اسلامی (مدینه النبی) که قرار است عدل و قسط را در میان مسلمین برقرار سازد می جنگد. او با این پندار رمانتیک که علیه «ظلم و ستم شیعیان» که به زعم او سنی مذهب ها را در دولت شیعه مذهب عراق و سوریه سرکوب می کنند، بیا خواسته است. زنان کورد نیز که برای پیشبرد آرمان شان که مبارزه با ظلم و ستم بر کوردها و گاه برقراری دولت مستقل کوردی (یا پاسداری از این دولت مستقل در اقلیم کردستان عراق) است که اسلحه به دست گرفته اند؟

به همان میزان که زنان مسلح داعش، گروه های افراطی و مسلح دیگر را تقویت می کنند، تصویر اغراق شده ی زنان مسلح کورد نیز به رغم تضاد منافع آشکارشان با داعش، غیرمستقیم به تقویت و بازتولید مشروعیت زنان مسلح داعش، یاری می رساند

اگر این تفسیر تاحدودی بی طرفانه، از زنان مسلح هر دو سوی معادله، که هر یک خود را برحق می پندارند (و حاضرند برای بقای آرمان خود و سرافرازی همکیشان خود، جان و هستی شان را فدا کنند)، به واقعیت نزدیک باشد، آن وقت شاید تا حدودی روشن شود که چرا هر دو جریان، خود را «مجاز» می دانند که دست به اسلحه ببرند؟

برخی از مفسران، جنگ داخلی در سوریه و عراق را به نوعی بازنمایی و تفسیر می کنند که انگار نیروهای داعش (دولت اسلامی عراق و شام) یک نیروی «بیرونی» و «خارجی» است که از خارج به عراق آمده و خاک کشور را اشغال کرده، و بنابراین، گروه های شیعه و کورد عراق برای حراست و پاسداری از «خاک» و سرزمین و خانه شان، با یک دولت و نیروی خارجی، مبارزه می کنند! این بازنمایی به خودی خود، تصویرهای زنان اسلحه به دست کورد را صدا البته که مشروعیت مضاعف می بخشد. اما آیا به راستی چنین

وضعیت کردستان و مردمان آن فرخ نعمت‌پور



که در کردستان نه صنعت، نه معدن و نه کشاورزی آنچنان مورد توجه و اقدام قرار نگرفته‌اند. بر اساس آمارهای رسمی نرخ بیکاری در شهرهای کردستان ۳۱ درصد و در روستاهای کردستان ۲۳ درصد است، نرخ ۲۸ درصدی بیکاری بدون احتساب شغل‌های کاذب و بیکاران فصلی معضل بزرگی است که کردستان با آن روبرو هست، و از سوی دیگر میزان بیکاری و درخواست کار فارغ‌التحصیلان دانشگاهی مشکل دیگر کردستان است که بدون سرمایه‌گذاری و صنایع عظیم دولتی این مشکلات در حقیقت حل نخواهد شد. وی سهم بخش صنعت و معدن در تولید و اشتغال‌زایی کردستان را ۶٫۳ درصد اعلام کرد در حالی که متوسط کشوری این سهم ۲۱٫۳ درصد است. این درحالی است که به‌گفته این نماینده، در کردستان حدود ۳۰۰ معدن فعال وجود دارد و ۱۸ نوع ماده معدنی استخراج می‌شود، اما به دلیل آن‌چه وی خام‌فروشی، نبود کارگاه و صنایع تبدیلی تکمیلی، واگذاری معادن به‌صورت غیرکارشناسی و به‌وسیله

این جمعیت ده درصد، پس با این حساب جمعیت کردها تقریباً بیشتر از هفت و نیم میلیون نفر می‌شود. در حالیکه بحث ما اینجا تنها بر حدود یک میلیون و نیم نفر جمعیت استان کردستان متمرکز است. یعنی تقریباً بیست درصد از مردمان کرد در ایران. جمعیت استان کردستان بر اساس آخرین داده‌ها، استان کردستان براساس آخرین تقسیمات کشوری در سال ۱۳۹۰ دارای ۱۰ شهرستان، ۲۹ شهر، ۲۱ بخش، ۸۶ دهستان و ۱۶۹۷ آبادی دارای سکنه و ۱۸۷ آبادی خالی از سکنه بوده است. شهرستان‌های این استان عبارتند از بانه، بیجار، دهگلان، دیواندره، سروآباد، سقز، سنندج، قروه، کامیاران و مریوان. بر پایه سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۱۳۹۰ استان کردستان ۱،۴۹۳،۶۴۵ نفر جمعیت دارد که ۶۶ درصد شهری و ۳۴ درصد را جمعیت روستایی تشکیل می‌دهد. تراکم نسبی جمعیت معادل ۵۱٫۲ نفر در کیلومتر مربع است.

وضعیت کشاورزی و منابع زیر زمینی استان کردستان با حدود ۲٫۱ میلیون هکتار اراضی کشاورزی، حدود ۶٫۶ درصد اراضی کشور را شامل می‌شود، و پس از استانهای خراسان و آذربایجان شرقی، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است. ذخایر قابل توجهی در استان کردستان وجود دارد که آن را در زمره پنج استان برخوردار از کانسارهای غیر فلزی در کشور قرار داده است. کانی‌های مهم استان عبارتند از: سنگ آهن قروه (پنجاه تا هشتاد میلیون تن ذخیره) باریت مریوان (۱ میلیون تن ذخیره قطعی و سه میلیون تن احتمالی) طلا قروه (شصت تن) مرمر و مرمریت در قروه، کامیاران و بیجار (ذخیره قطعی بیش از هفتاد و شش میلیون تن)، منگنز، فلد اسپات، گرانیت، انواع سنگهای ساختمانی و تزئینی، سنگ آهک و... استان کردستان به لحاظ دارا بودن پتانسیل‌های خوب از جمله آب و خاک و معادن می‌تواند در زمینه تولیدات صنعتی رشد و توسعه یابد.

استان دارای ذخایر قابل توجه مواد معدن است و سنگ‌های تزئینی با تنوع فراوان در رنگ، شاخص‌ترین ماده معدنی منطقه می‌باشد. در حال حاضر استان دارای ۱۲۸ معدن فعال با بیش از ۴۰۸ میلیون تن استخراج سالیانه و اشتغال‌زایی ۱۲۵۰ نفر می‌باشد. کردستان از نظر ذخایر معدنی بسیار غنی است و بزرگ‌ترین ذخایر طلا کشور و معادن بزرگ آهن و آلومینیوم و... در این منطقه وجود دارد.

آمارهای تکان‌دهنده از وضعیت اقتصادی کردستان ایران اگرچه تمام آمارهای مطرح شده در بالا از غنای طبیعی استان و پتانسیل و ظرفیت آن خوب آن برای رشد اقتصادی حکایت دارد، اما آمارها در رابطه با وضعیت اقتصادی از وضعیت اسفباری حکایت دارند. سالار مرادی، نماینده سنندج، کامیاران و دیواندره با ارائه آمارهایی از شرایط نامناسب این استان می‌گوید. وی می‌گوید

مناطق کردنشین در ایران (از لحاظ جغرافیایی پیوسته)، بر اساس طرح تقسیم بندی استانی، بر استانهای مختلفی تقسیم شده است، که از جمله می‌توان به استان آذربایجان غربی، کرمانشاهان و خود استان کردستان اشاره نمود، که البته در این تقسیم بندی تنها استان کردستان است که به نام کردستان خوانده می‌شود و بقیه مناطق در حقیقت زیر پوشش مناطقی قرار گرفته‌اند که دارای این نام نیستند، و حتی بر خلاف نام کرمانشاهان، در استان آذربایجان غربی زیر عنوانی قرار گرفته‌اند که از لحاظ اتنیکی به شیوه مستقیم هویت آنها را مخدوش کرده است. با شنیدن نام آذربایجان چنین القا می‌شود که گویا مردمان این استان همگی آذری هستند،

استان کردستان به لحاظ دارا بودن پتانسیل‌های خوب از جمله آب و خاک و معادن می‌تواند در زمینه تولیدات صنعتی رشد و توسعه یابد

اما در حقیقت بخش قابل توجهی از جمعیت آن را کردها تشکیل می‌دهند. در این بحث سعی بر این است که مناطق کردنشین از زوایای مختلف مورد بررسی و کنکاش قرار بگیرد، اما با توجه به آنکه آمارهای در دسترس بر اساس استانی عملیاتی و طرح ریزی شده‌اند، بنابراین ما تمرکز خود را بر روی استان کردستان قرار می‌دهیم، و بدین ترتیب متأسفانه بخش قابل توجهی از دیگر مناطق کردنشین از چهارچوب بحث ما خارج می‌گردد.

اما با توجه به اینکه به قول معروف مشیت می‌تواند نمونه خروار باشد، امید آن داریم که همین تمرکز به نوعی واقعیات مناطق کردنشین و مردمان آن را در ایران بازتاب دهد. برای اینکه تصویر دقیقتری از این ادعا بدست داده باشیم که بررسی ما به واقع مشیت نمونه خروار می‌باشد، کافیهست به این آمار ارجاع بدهیم که بر پایه سرشماری عمومی در آبان ماه ۱۳۹۰، جمعیت کشور ایران در حدود ۷۵٫۱ میلیون نفر بوده، و سهم کردها از

بر اساس آمارهای رسمی نرخ بیکاری در شهرهای کردستان ۳۱ درصد و در روستاهای کردستان ۲۳ درصد است، نرخ ۲۸ درصدی بیکاری بدون احتساب شغل‌های کاذب و بیکاران فصلی معضل بزرگی است که کردستان با آن روبرو هست

رانت‌های آنچنانی می‌نامد، بخش صنعت و معدن کردستان رشد نکرده است. به‌گفته این نماینده مجلس، میزان فعالیت بخش صنعت و کارگاه‌های ۱۰ نفره در کردستان رتبه ۲۵ کشور و کارگاه‌های ۵۰ نفر به بالا رتبه ۲۷ کشور را دارند و در کردستان بیشتر از ۱۹ واحد تولیدی فعالیت نمی‌کنند. این نماینده مجلس همچنین با اشاره به این که ارزش افزوده بخش صنعت کردستان، رتبه ۲۹ و تولید ناخالص داخلی آن رتبه ۲۷ کشور داراست، گفته که درآمد سرانه استان ۴۰٫۷ میلیون ریال است که درآمد سرانه متوسط کشوری ۸۲٫۸ بوده و بدین ترتیب رتبه استان کردستان در این زمینه ۲۴ است. مرادی با اشاره به این که شاخص بخش کشاورزی ...

ادامه در صفحه ۱۶

منشور سیاسی برای تشکل چپ جدید

فرامرز دادور

عین حال منسجم حول اصول پایه ای دمکراتیک است که در عین ایجاد یک قطب مخالف و چالشگر در مقابل نظام و جلب خیل عظیمی از فعالان در جنبش مردم به صفوف خود؛ پیشاپیش از توانائی سیاسی و جایگاه معنوی و مورد اعتماد توده ها برخوردار بوده، قادر به تدارک برنامه های مبارزاتی هدفمند و سازمان داده شده برای دوران پر تلاطم مبارزات و خیزشهای انقلابی، باشد.

در این رابطه، بخشی از استراتژی چپ میبایست ترویج برای برگزاری مجلس موسسان در دوران بلافاصله پسا انقلاب بوده، سیاستهای آن بگونه ای باشد که در انتخاب نمایندگان مردمی برای این نهاد و تهیه یک قانون اساسی متشکل از دمکرات ترین موازین حقوقی، تاثیرگذار باشد. بخشی از اصول تشکیل دهنده مفاد قانون اساسی مورد نظر چپ میتوانند به شرح زیر میباشند:

- ۱- آزادیهای بی قید و شرط مدنی/سیاسی و مخالفت با اعدام و شکنجه
- ۲- ساختار حکومتی جمهوری، سکولار، فدرال و مبتنی بر ارزشهای جهانشمول حقوق بشر که مقامات قانون گزار (نمایندگان مجالس سراسری و محلی)، قضائی و اجرایی (رئیس جمهور، استاندار، بخشدار و...) در مناطق گوناگون مرکزی و بومی با رای همگانی و مستقیم مردم انتخاب میگرددند
- ۳- به رسمیت شناخته شدن حقوق برابر، بین زن و مرد و در میان همه ملیتهای ایران
- ۴- استقلال و تمامیت ارضی ایران و مخالفت با هر نوع تعرض سیاسی/نظامی در امور داخلی ایران
- ۵- برچیدن همه سلاح های کشتار دسته جمعی (اتمی، شیمیائی و بیولوژیک) در ایران و جهان
- ۶- حفظ محیط زیست در ایران و جهان

مفاد زمینه ساز سوسیالیستی برای پلانفرم تشکل چپ جدید

- ۱- احقاق مطالبات صنفی و عدالتجویانه کارگران، توده های زحمتکش و زنان، بویژه در حیطه سازمان یابی و آزادیهای دمکراتیک
- ۲- تضمین اشتغال، حقوق بازنشستگی، بیمه درمان و آموزش مجانی
- ۳- نفی سیاستهای بی رویه خصوصی سازی/آزاد سازی و تاکید بر حفظ مالکیت و مدیریت عمومی/اجتماعی بر صنایع و موسسات کلیدی از طرف نهادهای حکومتی انتخابی در سطوح مختلف جامعه
- ۴- مخالفت با تهاجمات و سیاستهای امپریالیستی و دفاع از مبارزات آزادیخواهانه، عدالتجویانه و استقلال طلبانه در جهان

میکند. در مقابل، زندگی اکثریت مطلق مردم، تحت شرایط وخیم معیشتی/اجتماعی و تورم بالای ۴۰ در صد و بیکاری بیشتر از ۲۰ در صد، در وضعیتی اسارت بار میگردد. اگر در برخی از جوامع پیشرفته و مدرن سرمایه داری، مردم با برخورداری از سطحی از آزادیهای سیاسی/اجتماعی، توانسته اند که با استفاده از ابزارهای انتخاباتی و تشکیل سازمانهای صنفی/سیاسی تا اندازه ای در امور جامعه دخالت نموده، در نتیجه در بخش بیشتری از مزایا و ثروت جامعه سهیم شوند. اما در ایران همانند دیگر جوامع بسته و استبدادی، در نبود پایه ای ترین آزادیهای مدنی، تداوم سرکوب حکومتی علیه هر نوع دگراندیشی و سازمان یابی سیاسی/عقیدتی و سلطه خود کامه ترین مناسبات سرمایه داری؛ توده های کارگری، زحمتکش و محروم در عریان ترین شکل، تحت استثمار اقتصادی و انواع ستمهای اجتماعی قرار دارند.

روشن است که مردم ایران همانند دیگر جهانیان خواهان آزادی، دمکراسی واقعی و عدالت اجتماعی بوده و اکثرا به این شناخت رسیده اند که وجود جمهوری اسلامی مانع اصلی برای هر نوع تغییر اساسی دمکراتیک در جامعه است. بر این اساس از دیدگاه جنبش سوسیالیستی، جامعه ایران نیازمند به عبور از نظام موجود و انجام دگرگونیهای اساسی در عرصه های مختلف اجتماعی و بویژه مقدمات ایجاد تحول رادیکال دمکراتیک در حیطه ساختارسیاسی در راستای جمهوریت، سکولاریسم و ارزشهای جهانشمول حقوق بشر میباشد. در عین حال، از نقطه نظر تشکل چپ جدید؛ هدف نهایی یعنی عبور از سرمایه داری (نظامی مبتنی بر مناسبات کالائی و مالکیت/کنترل خصوصی بر شالوده های اقتصادی)، به سوی سوسیالیسم به مثابه نوعی از سازماندهی اجتماعی استوار بر مالکیت/کنترل اجتماعی بر ثروت تولید گشته و روابطی غیر استثماری و میرا از قانون ارزش، استراتژی دراز مدت بدان سو را تشکیل میدهد. اما بدیهی است که سرنوشت به انجام رساندن یک همچون دگرگونی بنیادی در جامعه، به وجود زمینه های عینی (توسعه ضرور در تکنولوژی/ثروت و نهاد های اقتصادی/اجتماعی) و فرایندهای ذهنی (ارتقاء لازم در شناخت و اعتقاد عمومی به ضرورت سازندگی جهانی متفاوت از سرمایه داری و درخور انسانیت) بستگی پیدا میکند. بر این اساس دغدغه اصلی در این مقطع زمانی برای چپ ایران، تلاش برای نیل به ساختاری دمکراتیک و پایبند به آزادیهای مدنی است که حامل عناصر سیاسی، حقوقی و فرهنگی مترقی و زمینه ساز برای مشارکت عموم مردم در سازندگی نظامی انسانی و عاری از ستمهای اجتماعی باشد. بنابراین، وظیفه مبرم در موقعیت حاضر تلاش در جهت سازمان یافتگی یک اپوزیسیون وسیع و در

تشکل چپ جدید که از درون سه سازمان چپ و کنشگران چپ پدیدار گشته، حرکتی لازم برای تقویت جنبش آزادیخواه و عدالتجو در ایران است. در ۲۵ سال گذشته در زیر سلطه نظام فقهاتی، مردم ایران از مشارکت در استقرار آرمانهای دمکراتیک انقلاب ۱۳۵۷، یعنی دمکراسی و عدالت اجتماعی منع شده اند. از همان اوایل انقلاب جنبش آزادیخواه مردم و از جمله بخشهای کارگری، زنان، جوانان، دانشجویان و اقلیتهای ملی/مذهبی با سرکوبهای وحشیانه حکومتگران روبرو شده، هزاران نفر از دگراندیشان و فعالان سیاسی/اجتماعی به قتل رسیده و ده ها هزار نفر حبس و شکنجه شده اند. حاکمان تاریک اندیش، بخاطر حفظ نظام و در مخالفت با ارزشهای پیشرفته و مدنی انسانی و با توسل به مقابله ایدئولوژیک و عقیدتی با تهاجمات سیاسی/نظامی از سوی امپریالیسم امریکا و متحدین غربی و محلی آن در منطقه، با همسان معرفی نمودن آزادیهای اجتماعی با "فرهنگ ابتذال غرب" و به بهانه "حفظ دستاوردهای انقلاب اسلامی"، با استفاده از مکانیسمهای شدید امنیتی برای سرکوب فعالان پیشرو سیاسی/اجتماعی و در واقع نفی هر نوع آزادیهای سیاسی/مدنی و سلطه اختناق مرگ آور در جامعه، زمینه را برای شعله ور نمودن جنگ خانمانسوز ایران و عراق نیز فراهم نموده، متعاقبا از هر گونه پیشرفت در راستای توسعه دمکراتیک و عادلانه جامعه جلوگیری نمودند. اوضاع کنونی در ایران به گونه ای است که علاوه بر وجود مناسبات استثماري سرمایه داری معمول در جهان امروز، سیطره ستمهای مضاعف سیاسی/اجتماعی ناشی از سیادت حکومت خودکامه مذهبی، وضعیت غیر دمکراتیک و تبعیض آمیز را برای مردم، در ابعاد وسیع زندگی غیر قابل تحمل نموده است. حکومتگران با تحمیل موازین مذهبی قرون وسطائی درج گردیده شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی، اضافه بر وجود نابرابریها و ناعدالتیهای معمول ناشی از تفاوت طبقاتی و شیوع فقر و محرومیت در میان اکثریت توده های مردم، به شدت تبعیضات اجتماعی علیه زنان و دگر اندیشان مذهبی و ملیتی، نیز افزوده اند. در واقع بخاطر وجود یک نظام سراسر فاسد و ستمگر، حاکمان جمهوری اسلامی و وابستگان سرمایه دار آنها در بخشهای نیمه دولتی و خصوصی با کنترل درآمدهای نفت، منابع طبیعی جامعه و ارزشهای تولید شده اجتماعی بوسیله کارگران و زحمتکشان را مستقیما و همچنین با توسل بر بنیاد های گوناگون رژیم ساخته و نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران چپاول و غارت



میدان بازی فوتبال هسته ای با گلهای سیاسی

حسن نادری



از تهران منتج شد و تعیین نهائی میزان و درجه غنی سازی منوط به اعلام مواضع و چراغ سبز خاتمه یافتن "ابهامات" از طرف آژانس بین المللی که اطلاعات مورد "قبول و راستی آزمائی" خود را با تأیید آمریکا و سه کشور دیگر اروپائی در مذاکره بدست میآورد گره زده شد تا اسرائیل دست به ماجراجوئی نزنند.

پس نفس گفتگوها بیش از هر چیز سیاسی است که هزینه آنرا بویژه در دهسال اخیر ملت ایران به قیمت گزاف پرداخته و میپردازد. هزینه ای که از یکطرف فقر، بیکاری برای میلیونها ایرانی و از طرف دیگر ثروتهای هنگفت و اختلاس برای سردمداران رژیم. مضاف بر این، نارضایتی از ادامه تنش زائی حول موضوع هسته ای مستمسکی برای رژیم شد تا اعتراضات علیه اختناق را با چوب تکفیر "وابستگی به خارج و مخالف حق مسلم هسته ای" سرکوب گردند. آمریکا و متحدین همسو هم برای "مهار خطر اتمی شدن ایران" هر روز حلقه محاصره و تحریم علیه ایران را تشدید بخشیدند. این سیاست امپریالیستی اما از سال ۲۰۰۲ و با آماده کردن حمله به کشورهای "محور شرارت" و باز توزیع جغرافیای سیاسی به نفع اسرائیل آغاز شده بود.

موضوع هسته ای ایران از این جهت سیاسی است که ویلیام برنز نفر دوم وزارت خارجه آمریکا و آگاه به مسائل ایران، در ابتدای "وبین ۵" نیز در روند مذاکرات حضور یافت تا نشان از عزم بالای دیپلماتها برای پیشرفت در فرآیند نگارش پیشنویس توافقنامه هسته ای ایران باشد.

گره مرکزی در متوقف کردن و یا ادامه فعالیت هسته ای ایران نیست بلکه میزان همکاری ایران در کاهش دادن بحران منطقه ای است که نفت دیگر تنها اهرم تامین کننده منافع آمریکا نمیشد

اما نشست فوری و پیش بینی نشده ۱۶ مرداد ۱۳۹۳ (۷ اوت ۲۰۱۴) ایران و آمریکا بدون حضور خانم کاترین اشتون مسئول سیاست خارجی اروپا و مسئول همانگ کننده گروه ۱+۵ در ژنو، زیر پوشش گفتگو پیرامون هسته ای، تصمیم دیگری را بجز موضوع هسته ای همراه داشت. و آنهم مسئله پر مخاطره پیشروی برق آسای گروه تروریستی "داعش" و تصرف شهرهای سنی نشین عراق و بویژه اربیل و موصل. در این نشست پیام آمریکا به ایران: الف - کوتاه آمدن در حمایت از نوری المالکی. توافق در انتصاب فواد معصوم بعنوان رئیس جمهور عراق، ...

ادامه در صفحه ۸

اینهونر اما این سنوال را پیش میآورد که تولید سوخت راکتورهای هسته ای در این مرحله از نظر اقتصادی برای ایران قابل توجیه نیست و "جامعه جهانی" در مقابل این پرسش قرار دارد که پافشاری ایران در غنی سازی چیست؟ اینهونر می افزاید که "با این حال آمریکا موافق است باید راهی وجود داشته باشد تا ایران بتواند از این بن بست خارج شود و این کار برای آنها زمان بر است اما در هر حال راهی وجود دارد".

تهدید گروه دولت اسلامی همچنین باعث شده است که ایران با نامزدی آقای عبادی برای نخست وزیری هم مخالفتی نکند و دیگر تمایل به پشتیبانی از نوری مالکی نیست. اما در دفاع از عمق استراتژی خود یعنی بشار اسد دست نخواهد کشید

با این موضعگیری آمریکا و نتایج وخیم حاصل از تحریمهای سازمان ملل متحد و تحریمهای یک جانبه آمریکا و اروپا، دستگاه اقتدارگرا و ارتجاعی رژیم بر آن شد تا به تغییر خط مشی مذاکرات هسته ای ایران پس از انتخابات ۲۴ خرداد تصمیم بگیرد و پرونده هسته ای را از دست سازمانهای امنیتی - نظامی گرفته و به وزارت خارجه واگذارد و این رویکرد در نخستین حضور حسن روحانی رئیس جمهور و وزیر خارجه نظام اسلامی در نشست سالانه مجمع عمومی سازمان ملل بوقوع پیوست و طرفین توافق کردند تا برای دستیابی به راه حلی جامع و باصطلاح "برد - برد" تلاش نمایند.

اگر چه در دوره های پیش و بویژه در زمان سعید جلیلی سرپرست هیئت نمایندگی و دست نشانده سید علی خامنه ای، ضمن گفتگو در باره "مباحث هسته ای" برای وزن کشی در باره قدرت منطقه ای ایران، مسائل فلسطین و سوریه و متحدینش را هم به وسط کشیده میشد. اما در دوره روحانی ظاهرین گفتگوها به موضوع هسته ای محدود شد. بنابراین گره مرکزی در متوقف کردن و یا ادامه فعالیت هسته ای ایران نیست بلکه میزان همکاری ایران در کاهش دادن بحران منطقه ای است که نفت دیگر تنها اهرم تامین کننده منافع آمریکا نمیشد. و تضمین امنیت اسرائیل هم پر هزینه. بر این اساس تداوم و یا تعلیق و توقف فعالیتهای هسته ای ایران به فعال شدن آقای یوکیا آمانو دبیر کل آژانس بین المللی هسته ای و دو دیدار

جراید و شبکه های خبری ایرانی و بین المللی از دیدار پیش بینی نشده بین مذاکره کنندگان هسته ای ایران به ریاست سید عباس عراقچی و مجید تخت روانچی معاونان محمدجواد ظریف وزیر خارجه جمهوری اسلامی و ویلیام برنز قائم مقام و وندی شرمن معاون وزیر خارجه آمریکا در روز پنجشنبه ۱۶ مرداد (۷ اوت ۲۰۱۴) در ژنو خبر دادند که در این نشست کارشناسان مرتبط ۲ کشور در این مذاکرات حضور داشتند. برای این مذاکرات، نمایندگان ایران چهارشنبه ۱۵ مرداد (۶ اوت ۲۰۱۴) وارد ژنو شدند. دو طرف مذاکره کنندگان با "درایت" دیپلماتیک موضوع گفتگو یک روزه و در دو نوبت دو ساعته صبح و بعد از ظهر را رسمن به "نزدیک کردن دیدگاهها" در حل معضل هسته ای ایران که از سال ۲۰۰۲ وارد میدان مناقشه شده بود، اعلام نمودند. دیدگاه هائیکه در ده سال گذشته و بویژه در شش دوره مذاکرات فشرده و بمدت شش ماه با حضور ایران و گروه ۱+۵ در وین (اتریش) به نتیجه نرسیده بود اما طرفین برای جاوگیری از شکست و دستیابی به توافقنامه جامع، مذاکرات را با سه هفته تعطیلی و رایزنی با مسئولین بالاتر و تمدید و ادامه گفتگو برای یک بازه زمانی چهار ماهه به توافق رسیده بودند.

نارضایتی از ادامه تنش زائی حول موضوع هسته ای مستمسکی برای رژیم شد تا اعتراضات علیه اختناق را با چوب تکفیر "وابستگی به خارج و مخالف حق مسلم هسته ای" سرکوب گردند

مستقل از اینکه بخواهیم به نوع توافق نهائی در چارچوب گزارشات آژانس بین المللی انرژی هسته ای و نحوه کنترل و رضایتمندی دو طرف با در نظر داشتن شرایط کنونی و اعلام نتایج نهائی در پایان نوامبر ۲۰۱۴ به قضاوت بنشینیم و همانطوریکه "رابرت اینهونر" عضو سابق هسته ای آمریکا در پاسخ به سنوال به سایت خبری المانیتر گفت: آمریکا به ایران اعلام کرد که حاضر به پذیرش برنامه غنی سازی محدود در توافق میباشد. المانیتر در ادامه توضیح میدهد که باراک اوباما این برنامه غنی سازی محدود را در یک دیدار محرمانه در مارس ۲۰۱۲ در "عمان" به ایران منتقل کرده بود.

میدان بازی ...

ادامه از صفحه ۷

پذیرش حیدر العبادی بعنوان نخست وزیر عراق.

ب - پیشنهاد همکاری اطلاعاتی و نظامی به ایران برای در هم شکستن نیروهای داعش در عراق و سوریه. اجازه ورود هواپیماهای جنگی آمریکا برخاسته از ناوگانهای آمریکائی در خلیج فارس در بمباران مواضع داعش در اربیل و خروج آنها بعد از ماموریت از طریق فضای ایران. زیرا ظاهرن ترکیه " اجازه" استفاده از خاکش برای بمباران منطقه سنچار در عراق را به آمریکا نداده بود!!!

ج - کمکهای نظامی و آموزشی ایران به پیشمرگه اقلیم کردستان عراق و پاکستانی منطقه آمرلی در عراق به کمک ایران. پرواز هواپیماهای بدون سرنشین ایران و آمریکا در فضای عراق و تبادل اطلاعات.

د - یافتن راه حل سه جانبه آمریکا - ایران - سوریه برای ورود بمب افکنهای آمریکا به حریم فضائی سوریه. اقدامی که در سال گذشته با مطرح کردن استفاده از سلاح شیمیائی رژیم اسدعلیه معارضین در آستانه تصمیم برای هماهنگ کردن بمباران سوریه توسط آمریکا، بریتانیا و فرانسه میبایستی صورت میگرفت. اما کنگره و پارلمان بریتانیا هر یک به بهانه های مختلف از بمباران "منصرف شدند".

بسیاری انتظار داشتند که ایران مداخله نظامی آمریکا را در شمال عراق شدیداً محکوم کند، اما اینطور نشد. و ایران هم بطور یکجانبه وارد خاک عراق نشد تا موجب جنگ رسمی در جبهه شیعه و سنی در قیاس منطقه نشود

اما با دگرگونی شرایط منطقه ای و اعلام "خلافت اسلامی"، ایران به مهره ای تبدیل شد تا زمینه بمباران مناطق بمباران تحت تصرف داعش در سوریه را هم آماده نماید. و مضاف برآن ایران در همکاری با رژیم اسد و گروههای کرد سوریه در جنگ زمینی و ارسال اسلحه با تنگناهای کمتری روبرو میشود. چنانکه در زمینه توافقات نانوشته فوق روزنامه "وال استریت ژورنال" مینویسد: ایران و آمریکا، گروه تروریستی «داعش» را دشمن مشترک خود می دانند" این روزنامه در ادامه می افزاید: مبارزات

پیشمرگه های کرد در عقب راندن شورشیان افراطی داعش باعث شد که ایران و آمریکا در کنار هم قرار بگیرند و برای تقویت نیروهای مبارز کرد، برای شکست دادن دشمن مشترک، وارد عمل شوند.

حملات هوایی آمریکا در هفته جاری، به پیشمرگه ها امکان بازپس گیری دو شهر در دامنه های اربیل را داد، که چند روز پیش از آن در یک شکست حیرت آور در مقابل داعش، از دست داده بودند و این گروه افراطی توانسته بود تا حدود ۳۰ کیلومتری مرکز اقلیم کردستان عراق نزدیک شود. چنانکه در مخمور، یک گزارشگر شاهد دیدار فرماندهان ارشد کرد با مشاوران ایرانی در مرکز فرماندهی عملیات بود.

حدود ۵۰ کیلومتر دورتر در شهر اربیل، مشاوران آمریکایی با فرماندهان پیشمرگه و نیروی هوایی عراق در این هفته دیداری مشابه داشتند. وال استریت ژورنال در ادامه باین نتیجه میرسد که: این دیدارهای موازی به روشنی نشان می دهد که دو رقیب دیرینه برای نفوذ در عراق، دریافته اند که با دشمنی مشترک روبرو هستند و با تلاشی هماهنگ به تجدید حیات پیشمرگه ها که برای زمانی طولانی بصورت اسطوره ای در میان نیروهای مختلف عراقی شناخته شده بودند و از آنها به عنوان تواناترین نیروی مبارز عراق یاد می شد، کمک کردند. وزارت امور خارجه آمریکا اذعان کرده است که ایالات متحده و ایران از درک و تفاهم متقابل در تهدید ناشی از «داعش» برخوردارند، ولی ماری هارف، سخنگوی این وزارتخانه می گوید «این لزوماً به معنای داشتن منافع استراتژیک مشترک نیست».

اما مجله "استراتژی پیچ" هم در این باره نوشت: ایران و آمریکا بدون آنکه دست دوستی به یکدیگر دهند، سعی در تنظیم قوانین و مقرراتی بری استفاده از هواپیماهای بدون سرنشین خود در عراق دارند".

سرویس بین الملل «انتخاب» هم در گزارش خود اعلام داشت که: " هواپیماهای بدون سرنشین ایران از اواخر ماه ژوئن و با مجوز دولت عراق در آسمان این کشور پرواز می کنند. گاهی اوقات بین پنجاه هواپیمای بدون سرنشین ایران و آمریکا و گاهی اوقات بیشتر در آسمان عراق به پرواز در می آیند.

درحالیکه عراق سرزمین وسیعی به شمار می آید، گاهی هواپیماهای بدون سرنشین دو کشور تصاویری از منطقه ای مشابه در زمان مشابه می گیرند. با این حال هیچگونه برخوردی بین دو کشور

در این حوزه وجود نداشته است. ظاهراً تهران و واشنگتن بی سر و صدا بر روی فعالیت جداگانه هواپیماهای بدون سرنشین خود در حمایت از دولت عراق در مقابل تروریست های داعش به توافق رسیده اند.

با این موضعگیری آمریکا و نتایج وخیم حاصل از تحریمهای سازمان ملل متحد و تحریمهای یک جانبه آمریکا و اروپا، دستگاه اقتدارگرا و ارتجاعی رژیم بر آن شد تا به تغییر خط مشی مذاکرات هسته ای ایران پس از انتخابات ۲۴ خرداد تصمیم بگیرد و پرونده هسته ای را از دست سازمانهای امنیتی - خارجه واگذارد

با این حال مشخص نیست که در این حوزه اطلاعاتی بین دو کشور تبادل می شود یا خیر!!! تمامی تحولات بوقوع پیوسته تا این لحظه، خط بطلانی است بر افاضت مقام معظم بی درایت سید علی خامنه ای که حدود دو ماه پیش موضعش را درباره بحران عراق اعلام کرد بود. او گفت: " با حمله آمریکا به عراق مخالف است و جهان باید به نتایج انتخابات ماه آوریل(پیروزی ائتلاف نوری مالکی) احترام بگذارد" اما با تشدید یافتن اوضاع نابسامان و بخطر افتادن تمامیت ارضی عراق، رهبران ایران را برآنداشت تا به شرایط جدید تن دهند.

همه اینها دقیقاً خلاف چیزی است که ایران خواسته بود، اما سیاستمداران تهران زبان به اعتراض نگشودند. غسان عطیه، رئیس سازمان توسعه و دموکراسی مستقر در عراق میگوید: "سکوت ایران نشانه رضایت است". او باور دارد که اولویت ایران یکپارچه نگه داشتن جناح شیعیان در بغداد است و برای همین، تهران نامزدی حیدر عبادی را برای نخست وزیر و تو نکرده است". او می افزاید: "ایران از ابتدا هم از نوری مالکی راضی نبود و او را تنها به این دلیل پذیرفت که جناح شیعه در مجلس عراق به او رأی داده بود. آقای مالکی کردها و سنی ها را به حاشیه راند و ایران از این عملکرد او دل خوشی نداشت". ...

ادامه در صفحه ۱۵

"جهانی دیگر، جهانی بهتر" ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم

حزبی برای اصلاح یا راهی برای امحاء سیامک فرید



روزی که محمد خاتمی مخفیانه در حوزه ای در دماوند رأی می‌داد با اینکه می‌دانست افراد مجلس را از قبل دستچین کرده‌اند، شاید هرگز تصور هم نمی‌کرد که این حرکتش نمودار و بهانه‌ای برای تشکیل یک حزب جدید می‌تواند باشد. کسانی که امروز از بانیان «ندای ایرانیان» هستند به خوبی آگاه اند که ریزش و دلسردی از احزاب قدیمی اصلاحطلب که در عمل از سیاست روز بیرون گذاشته شده‌اند و مورد کینه و دشمنی رهبری و نظامیان قرار گرفته‌اند، ممکن است به وقوع بپیوندد یا در حال وقوع است و به همین دلیل در صدد تهیه ظرفی برای جمع آوری نیروهای کاری و موثر این جریان است دست به ایجاد چنین حزبی زده اند.

آن‌ها با اینکه تلاش دارند ایده‌های اصلاحطلبی خود را ایده‌های جدید اصلاحطلبی و اصلاح اشتباهات معرفی کنند، اما در عمل و تئوری به همان راهی می‌روند که محمد خاتمی سالها دنبال می‌کرد بدون آنکه حتی در معادلات سیاسی ایران وزنی همانند او داشته باشند. به همین دلیل تلاش بسیاری داشتند تا وی را در محوریت چنین حزبی جای دهند. «هادی حیدری که قبل از کناره گیری زود هنگام سخنگوی این جریان تازه شکل گرفته بود، دیدگاههای خود را چنین عنوان می‌کند:

"ما اهل تحریم انتخابات نیستیم و صندوق‌های رأی را تنها راه دستیابی به دموکراسی می‌دانیم. ما همچنین با حاکمیت در عین حفظ هویت اصلاحطلبی خود تعامل می‌کنیم و هر جا در اقدامات خود با تضاد از سوی ارکان نظام مواجه شویم تا زمانی که نظام را متقاعد نکنیم آن اقدامات خود را مسکوت می‌گذاریم".

در واقع پایه تفاوت «ندای ایرانیان» با بخشی از اصلاحطلبان که فشار از پایین و چانه زنی در بالا را تجویز می‌کردند، تنها به چانه زنی در بالا بسنده می‌کنند و خواهان هیچ نوع فشار آوردن از پایین نیستند، آنچه این بخش از اصلاحطلبان در استدلال‌های خود عنوان می‌کنند، جلب اعتماد حاکمیت و نه‌راسیدن نظام از اصلاحطلبان است.

در بن بست‌هایی که پس از انتخابات ۸۸ ایجاد شد، کمتر کسی باور داشت که پس از پنج سال این مشکل همچنان به عنوان یک گره کور در نظام جمهوری اسلامی پایدار بماند، مشکلی که هنوز راه حلی برای برون رفت از آن یافت نشده است. تلاش خرازی و دوستان جوانش ظاهران تلاشی برای پاسخگویی بدین مشکل است از سوی دیگر برخورد جریان‌های اصلاحطلب از جمله محمد خاتمی چندان برای بانیان این حزب جدید دلگرم کننده نبوده است. خاتمی در همین باره می‌گوید:

"حضور تشکلهای مختلف در ذات اصلاحطلبی است و گروه‌های مختلف می‌توانند فعال باشند البته اولویت من

فعال‌شدن تشکلهای موجودی بود که بعضی از آنها محدود شده‌اند.» خاتمی گفت: «یادآور شده بودم، اینطور تلقی نشود که اصلاحطلبی بد بوده است و حالا قرار است اصلاحطلبی خوب شود اما متأسفانه این شایبه ایجاد شده که باید اصلاح کنند و انشاءالله دارند اصلاح می‌کنند.» وی همچنین درباره برخی تفکرات میان گروه‌های اصلاحطلب که نسبت به خاتمی انحصاری فکر می‌کنند با بیان اینکه «من کوچک همه هستم» توصیه کرد: «نیایم آن کسی که به‌هرحال به برکت عنایت و حمایت مردم موقعیتی یافته است را سرمایه انحصاری گروهی و جریانی قرار دهیم...»

چند روزی تنها از رسانه ای شدن این حزب نگذشته بود که دو تن از دست اندرکاران جوان «ندای ایرانیان» از جمله هادی حیدری سخنگو، اعلام جدائی می‌کنند و دفاع جانانه روزنامه کیهان به مانند تیر خلاصی «ندای ایرانیان» را تا حد یک پروژه امنیتی در اذهان دیر باور و شکاک بسیاری از فعالان سیاسی تقلیل می‌دهد.

چه این حزب یک پروژه امنیتی باشد یا نباشد! چه این حزب موفق شود که خود را تا حد یک حزب اصلاحطلب طرح کند یا موفق نشود و از هم بپاشد، آنچه مشخص است نیاز روز افزون جامعه به داشتن ابزارهای جوامع مدرن از جمله احزاب است. جامعه جوان ایران در تب مشارکت در حیات سیاسی ایران می‌سوزد و بدنال بافتن راهی در کوره را سیاسی ایران می‌گردد، آگاهی از این امر می‌تواند بسیاری را تشویق به پاشاندن بذر در زمینی که بکر و مساعد است کند. آیا راهی برای بازی فعالان سیاسی در این زمین بکر وجود خواهد داشت؟ آیا وجود سرکوب می‌تواند جامعه را از این تلاش برای پاسخگویی به نیازهای خویش باز دارد؟

پرداختن به این سئوالها می‌تواند موضوع بحث‌های کارشناسانه باشد ولی آنچه مشخص است محافل قدرت در جمهوری اسلامی و نیروهائی که از قدرت دور مانده اند ولی پیوندهائی با نظام دارند هنوز در مقابل یکدیگر ایستاده اند، حسن روحانی با کلید تعدیل تا کنون موفق به گشودن این قفل نشده و خود نیز در تلاش برای حفظ رأی دهندگان سبز از جانب مجلس وزیر علوم اش استیضاح و از طرف علی خامنه ای دولت اش نكوهش شده است.

در چنین فضائی که کشور از طرفی با چالشهای بین‌المللی و از طرفی مشکلات عریضه داخلی روبروست، نمی‌تواند ایجاد یک حزب جدید حساسیت برانگیز نباشد. حسن یونسی فرزند وزیر اطلاعات دوره اصلاحات که پس از وقایع انتخابات سال ۸۸ مدتی در زندان بوده است یکی از اعضا هیئت مؤسس این حزب است، وی در گفتگویی که با خبرگزاری ایلنا داشت چنین گفت:

"استراتژی «فشار از پائین، چانه‌زنی از بالا» به نتیجه نرسید/سیاست میدان جنگ نیست که بخواهیم فتح سنگر به سنگر کنیم/اتخاذ استراتژی‌هایی مانند خروج از

حاکمیت و تحریم انتخابات غلط بود/در نظر آرمان‌گرا هستیم تا دچار فرصت‌طلبی نشویم و در عمل میانه‌رو و عمل‌گرا هستیم تا دچار افراط‌گرایی نشویم/نقد درباره ۸۸ را موقوف به زمانی می‌کنیم که حصر برداشته شود".

این مواضع انتقاد بسیاری از اصلاحطلبان را برانگیخت و القابی مثل تواب یا حزب حکومتی را به «ندای ایرانیان» سرازیر کرد. اما یکی از مسائلی که مورد توجه و تأکید این حزب جدید در بدو پیدایش بوده است جوانگرایی است، جوانانی که در سال ۸۷ تلاش می‌کردند محمد خاتمی را برای شرکت در انتخابات تشویق کنند از موسسین اولیه این حزب هستند و کسی که عنوان لیدر حزب را بخود گرفته است کسی جز صادق خرازی ۵۱ ساله نیست. محمد رضا جلائی پور در نقد این جوانگرایی می‌گوید:

"یکی از محورهای مورد تأکید بنیان‌گذاران این تشکل «مطلوبیت جوان‌گرایی در سطوح عالی مدیریت سیاسی» (عضویت در شورای مرکزی احزاب، مجلس و کابینه) است. همچنین به نظر می‌رسد یکی از دلایل و انگیزه‌های خروج این جوانان از تشکلهای قبلی و تاسیس حزب جدید، گلیاهی آن‌ها از نسل قبلی است که به قدر کافی به این جوانان مجال ورود به سطوح عالی فعالیت سیاسی را نداده‌اند. نگارنده با این پیش‌فرض‌ها همراه نیست و «مطلوبیت جوان‌گرایی در رهبری سیاسی و سطوح عالی‌رتبه‌ی سیاست‌ورزی» را یک افسانه می‌داند که عمدتاً بدون سنجشگری توسط بخشی از جوانان مطرح می‌شود. اساساً حزب سیاسی جوانان و جوان‌محور در هیچ عرصه‌ی سیاسی تکامل‌یافته‌ای در هیچ کشور دموکراتیکی سابقه‌ی توفیق نداشته است..."

حتی در گلخانه‌های امنیتی! رویاندن درخت احزاب در زمین بکر و بایر ایران کار سختی است.

۱۱ شهریور ۱۳۹۳ (دوم سپتامبر ۲۰۱۴)

بولتن کارگری شماره ۴۷

**تحلیل هفته : حکومت و کارفرمایان
مزدبگیران را برده می‌خواهند
از تجارب دیگران : جنبشهای
رادیکال در امرکای لاتین - بخش
اول**

**اخبار خارجی : این حادثه نیست،
این سرنویشت نیست، این قتل
است**

**- کاهش نرخ بیکاری به یمن یک
میلیون امکان شغلی
- فراخوان اتحادیه‌ها به حمایت از
کارگران مهاجر در قطر
از داخل : - کارفرمایان انجمن
صنعتی کارگری تشکیل دادند
- محمد داوری پس از تحمل ۵ سال
حبس آزاد شد**

...
www.kar-online.com



نسل دوم اصلاح طلبان؛ سبز یا سفید؟

عماد بهاور

منبع: سایت کلمه

کسانی که جنبش سبز را از نزدیک و بی واسطه تجربه کردند و حوادث سال ۸۸ را خود به چشم دیدند و ماهیت قدرت را (چه قدرت حکومتی و چه قدرت اجتماعی را) با گوشت و پوست خود لمس کردند، دیگر نمی توانند هم چون پیش از ۸۸ زندگی کنند. نمی توان آن وقایع را دید و دیگرگون نشد. پس همه تغییر می کنند؛ برخی در حد تاکتیک و روش و برخی فراتر از آن در حد آرمان و هدف. برخی حتی تغییر هویت می دهند، به گونه ای که از گذشته خود دست شسته و به کلی آن را نفی می کنند.

در تحولات سیاسی و اجتماعی، تغییر درون نیروها و جریان های سیاسی امری معمول و طبیعی است، اما موضوع زمانی مشکل ساز می شود که عده ای نسبت به این تغییرات یا ابعاد این تغییرات آگاه نباشند؛ یا منکر هرگونه تغییری شوند یا میزان آن را تقلیل دهند. به عنوان مثال، ممکن است افرادی به لحاظ هویتی و فکری محافظه کار شده باشند اما هم چنان خود را اصلاح طلب بدانند و مدعی شوند که فقط در تاکتیک اندکی میانه روتر یا معتدل تر شده اند. در چنین مواردی این افراد یا دچار پارادوکس در نظر و عمل می شوند، یا دوگانگی هویت و شخصیت سیاسی پیدا می کنند، یا از نظرات گذشته و کنونی خود ملغمه ای متناقض ساخته و ارائه می دهند.

مدعیان نگارنده این است که گروه تازه تاسیس ندای ایرانیان که خود را به نادرست «نسل دوم اصلاح طلبان» می خواند، درگیر چنین تناقض ها و دوگانگی هایی شده است و گروهی که این گونه پا به عرصه سیاست بگذارد، هرچند نیت بانیان آن خیر باشد، راه به جایی نخواهد برد.

نسل دوم یا سوم؟

پس از انقلاب و تاسیس جمهوری اسلامی، اصلاح طلبان سه نسل و دو دوره دگرپرسی میان نسلی را تجربه کرده اند: الف) نسل اول اصلاح طلبان، مهندس بازرگان و یارانش بودند که در اوج رادیکالیسم و خشونت های دهه ۶۰ صراحتاً در کنگره نهضت آزادی از اصلاح طلبی دفاع کردند.

ب) از سال ۶۸ تا ۷۶ اولین دوره دگرپرسی نیروهای سیاسی رخ داد. در این دوره از یک سو، نسل جدید نیروهای ملی مذهبی با محوریت ماهنامه ایران فردا، و از سوی دیگر، نسل جدید چپ های اسلامی در نهادهایی هم چون مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری و ماهنامه کیان، در پیوستگی با یکدیگر به طرح موضوع توسعه سیاسی و مطالعه جدی روی آن پرداختند. هم زمان در جناح دیگر حاکمیت، هاشمی رفسنجانی و

حامیان اش توسعه اجتماعی و اقتصادی را به پیش بردند. این دو طیف همراه با هم، منشاء شکل گیری نسل دوم اصلاح طلبان شدند.

ج) نسل دوم، اصلاح طلبان دوم خردادی بودند که پس از خرداد ۷۶ احزاب و تشکیلات فراگیر خود را مستقلاً و با نیروهای جدید تاسیس کردند. د) دوره دوم دگرپرسی از سال ۸۴ تا ۹۲ در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد رخ داد که اوج آن در تحولات سال ۸۸ بود. اصلاح طلبان در این دوره به طور گسترده در عرصه عمومی حضور پیدا کردند. مباحث اصلی در بین اصلاح طلبان این دوره جنبش های اجتماعی، اصلاح طلبی جامعه محور و گفت و گو در عرصه عمومی بود. ه) نسل سوم، که اکنون درباره آن سخن به میان آمده است، از درون تحولات پس از ۸۸ و جنبش سبز سر بر آورد.

نسل سوم اصلاح طلبان در شرایطی بسیار دشوارتر و پیچیده تر از پیشینیان خود قرار دارند. در شرایط بن بست سیاسی پس از انتخابات ۸۸، هیچ قالب مشخصی برای سیاست ورزی این نسل وجود نداشت. پس از چهار سال ارباب، بازداشت، زندان، توقیف، بیکاری، محرومیت از تحصیل، مشکلات خانوادگی و مهاجرت، با انتخاب معجزه آسای روحانی امید تازه ای برای بازگشت به سیاست ورزی در میان این نسل پدید آمد. طرف مقابل اما از ترس بازگشت مجدد اصلاح طلبان بر فشارها و تهدیدات خود افزود. آن ها نمی پذیرفتند که تمام هزینه هایی که برای حذف اصلاح طلبان به جان خریدند، یک شبه دود شود و به هوا رود. در چنین شرایطی، معدودی از اصلاح طلبان نسل سوم احساس کردند که راهی جدید برای بازگشت به عرصه سیاست رسمی کشف کرده اند. ایده ایشان یک خط بیشتر نبود: نسل های پیشین اصلاح طلبی هزینه تندروی و تقابل با حاکمیت را پرداخته اند و لذا راه حل چیزی جز تعامل و مصالحه با هسته سخت قدرت حاکم نیست. ایشان خود را نسل دوم اصلاح طلبان (ندا) نامیدند. اصطلاح نسل دوم از این رو است که پدیده اصلاح طلبی را مولود دوم خرداد می دانند و بدین ترتیب آن ها نسل دوم اصلاح طلبان دوم خردادی محسوب می شوند. در این یادداشت نیز به دلیل کثرت استفاده از اصطلاح «نسل دوم»، مسامحتاً از همین اصطلاح به جای «نسل سوم» استفاده می شود و البته نسل دوم را نه فقط شامل این گروه بلکه همان طور که گفته شد شامل تمام جوانان اصلاح طلب نسل ۸۸ می داند. اعلام وجود تشکل ندای ایرانیان با استقبال گسترده و بی سابقه اصول گرایان و اقتدارگرایان رو به رو شد. اکثر رسانه های اصول گرا، از روزنامه کیهان گرفته تا هفته نامه پنجره و خبرگزاری فارس، اخبار مربوط

به تشکیل این گروه را به طور گسترده پوشش دادند و با مؤسسان آن مصاحبه کردند. آیا در نگرش حکومت نسبت به اصلاح طلبان تحولی رخ داده است؟ آیا حق با گروه ندا است که اگر اصلاح طلبان تندروی را کنار بگذارند، حکومت نیز برای بازگشت ایشان به قدرت فرش قرمز پهن می کند؟ پاسخ نگارنده این است: خیر، نه در نگرش حکومت تغییری رخ داده است و نه در میان حاکمان سرسوزنی علاقه به بازگشت اصلاح طلبان هرچند میانه رو وجود دارد. حقیقت این است که حکومت نیز به خوبی می داند که گروه مذکور را نمی توان به معنای واقعی اصلاح طلب به حساب آورد و حضور ایشان در عرصه سیاسی نه تنها مانعی بر سر رفتار عنان گسیخته آنان نخواهد بود بلکه حتی می تواند در بسیاری موارد برای حکومت مفید هم واقع شوند. اما سوال این است که اگر مؤسسان گروه ندا که سابقاً دوستان و همراهان ما بودند، اصلاح طلب نیستند، پس چه نامی می توان بر ایشان گذاشت؟

اصلاح طلبی و دموکراسی خواهی

اصلاح طلبی مفهومی معلق در فضا و بی بنیاد نیست که بتوان آن را به روش های اعتدالی و میانه روی تقلیل داد. روحانی و اطرافیانش افراد هوشیارتر و دقیق تری بودند که خود را اعتدال گرا نامیدند نه اصلاح طلب. آن ها می دانستند که اصلاح طلبی فراتر از اعتدال گرایی، میانه روی و تعامل می باشد. اصلاح طلبی در تئوری همان دموکراسی خواهی است. جنبش اصلاح طلبی ذیل جنبش دموکراسی خواهی صدساله ملت ایران از مشروطه به بعد تعریف می شود. «هدف اصلی» اصلاح طلبی پیشبرد دموکراسی و توسعه سیاسی است. به عبارتی دیگر و از زاویه تحلیل گفتمان، «دال مرکزی» گفتمان اصلاح طلبی، دموکراسی خواهی و توسعه سیاسی است.

اصلاح طلبی در روش البته مسالمت جو، میانه رو، اعتدال گرا، اخلاق گرا، تعامل گرا و اهل گفت و گو است، اما این ها همه با هم به معنای اصلاح طلبی نیست. محافظه کاران و حتی ساختارشکنان نیز می توانند مسالمت جو، اخلاق گرا و اهل گفت و گو باشند. بنابراین برای اصلاح طلب بودن باید به چیزی فراتر از روش های تعاملی اتکا کرد. گروه ندا همچنین از عمل در چارچوب قانون اساسی سخن گفته است. این البته از ویژگی های اصلاح طلبی و وجه ممیزه آن با رادیکالیسم است، اما محافظه کاران هم این گونه عمل می کنند. گروه ندا اگر می خواهد اصلاح طلب باشد باید فراتر از این روش ها و تاکتیک ها، بر دموکراسی خواهی و عناصر آن تاکید کند. ...

ادامه در صفحه ۱۱

نسل دوم ...

ادامه از صفحه ۱۰

اما نگارنده هرچه در گفتار و نوشتار ایشان جست و جو کرد، کلامی روشن از مبانی دموکراسی نیافت؛ مفاهیمی مانند آزادی های فردی، آزادی بیان، حاکمیت مردم، نظارت مردم بر حکومت، مقاومت در برابر قدرت مطلقه و خودکامه، جامعه مدنی، برابری مدنی، شهروندی، تفکیک حوزه عمومی و خصوصی، حقوق بشر، رواداری، تساهل و تسامح، سکولاریسم سیاسی، تکثرگرایی دینی و ... یا کلاً از ادبیات گروه ندا غایب است یا به هیچ وجه برجسته نیست. اتفاقاً از کلام ایشان برمی آید که طرح چنین مباحثی باعث تحریک حاکمیت می شود و لذا تندروی و تقابل با حکومت به حساب می آید! اصلاح طلبان نیز لابد در گذشته اشتباه کردند که با حکومت بر سر این مفاهیم به چالش برخاستند و اگر این گونه نمی کردند اکنون بر سربر قدرت نشسته بودند. در مقابل اما اعضای ندا به زعم خود به دنبال تعامل با حکومت هستند نه تقابل، تندروی و مبارزه جویی.

بحث که به این نقطه می رسد برای آن که هم خود را اصلاح طلب بدانند و هم با طرح مباحث دموکراسی خواهی باعث رنجش حاکمان نشوند، دست به ابداع مفهومی می زند که در تمام گفتار و نوشتارشان به عنوان اولین شاخص فعالیت گروه ندا دیده می شود: "ما در نظر آرمان گرا و در عمل میانه رو هستیم." معنای این سخن این است که ما در چایی در خلوت خود و در پس ذهن، مثلاً دموکراسی را به عنوان یک آرمان قبول داریم اما آن را به زبان نمی آوریم و در مناسبات خود با حکومت به طرح آن نمی پردازیم، چراکه این به معنای به چالش کشیدن حکومت و تقابل با آن است. ایشان این موضع را به "عمل گرایی" تعبیر می کنند.

دموکراسی خواهی و عمل گرایی

اتفاقاً از فضای روزگار، عمل گرایی یا همان "پراگماتیسم" از مبانی فکری نظریه دموکراسی است. دموکراسی در عمل و در کنش های متقابل اجتماعی تحقق می یابد. دموکراسی در خیال یا در پس ذهن افراد، دموکراسی نیست، بلکه هیچ است. برای سنجش میزان دموکرات بودن افراد نیازی به گرفتن نوار مغزی از آن ها نیست؛ کافی است در عمل به مناسبات آن ها با مخالفان دموکراسی توجه کنیم. تنها زمانی می توان از حقیقت دموکراسی سخن گفت که آن را در مناسبات سیاسی و اجتماعی تجربه کرد. چگونه می توان در پس ذهن دموکرات بود اما در عمل به تأیید حاکمیت مطلقه و تأیید مکانیسم های آن و حتی به مدح و ثنای آن پرداخت؟ تناقض میان نظر و عمل تا کجا می تواند ادامه داشته باشد؟ اما مسئله از این هم جدی تر است.

نگارنده شک دارد که اساساً تئوری و نظریه ای در میان باشد. گروه ندا تنها به ذکر اصطلاح "آرمان گرایی در نظر" بسنده کرده است، اما هیچ کجا گفته نشده که این آرمان گرایی چیست و بر چه مبانی نظری استوار است. باقی سخنان تماماً مجموعه ای از شیوه های عمل در برابر حکومت است که هیچ کدام لزوماً ربطی به دموکراسی خواهی ندارد. ظاهراً نام این "بی نظری" را "عمل گرایی" گذاشته اند. سیاست ورزی بدون تئوری خطاست. حتی برای رفتن به زندان هم باید تئوری داشت. عمل گرایی کار بدون تئوری نیست و تئوری هم به معنای شرح شیوه های عمل نیست. عمل گرایی و پراگماتیسم خود صاحب تئوری های بنیادین قوی است. هر اقدام فرصت طلبانه و تجدیدنظر طلبانه را عمل گرایی نمی گویند. اندیشمندان علوم اجتماعی کج فهمی از پراگماتیسم را حاکی از نوعی "سرهلم بندی" و "فیصله دادن" کارها می دانند که در آن به مقتضیات فوری و بلافاصل توجه می شود و افراد، کم و کیف وضعیت را فقط بخشی از محاسبه و مصلحت اندیشی های خود می نگرند. این کج فهمی ها به مغالطه های شگفت انگیزی دامن زده است: عمل گرایی که خود در بحث اصلاح طلبی مبنای فلسفی دموکراسی است معادل مصالحه و همکاری با دشمنان دموکراسی دانسته می شود و دموکراسی خواهی که مبنای اصلاح طلبی است، تندروی، مبارزه جویی و مخالف اعتدال گرایی تلقی می گردد.

اصلاح طلبی و دموکراسی گفت و گویی

در مباحث مطروحه از طرف مؤسسان گروه ندا، هنگامی که سخن از ابزار کنش سیاسی می رود، بارها بر گفت و گو با حاکمیت تأکید می شود و هدف گفت و گو را تلاش برای همراه کردن جریان های مقابل یا کاستن از مخالفتشان ذکر می کنند. آنها تأکید دارند که هر کجا حرکتشان با مخالفت نظام و شاخصه های نظام یعنی قانون اساسی و رهبری رو به رو شد، حرکت را مسکوت می گذارند تا بتوانند طرف مقابل را متقاعد کنند.

هیچ کس البته نمی داند که ماهیت این گفت و گو و امکانات و ابزار آن چیست. وقتی از گفت و گو سخن به میان می آید، دو مفهوم متفاوت در ذهن تداعی می شود. مفهوم اول معادل "مذاکره و چانه زنی" است که در "فرآیندهای دموکراتیزاسیون" جایگاه ویژه ای دارد. مفهوم دوم، گفت و گو در عرصه عمومی است که در مباحث "دموکراسی گفت و گویی" مطرح می شود. از کلام مؤسسان گروه ندا بر می آید که منظورشان بیشتر همان مفهوم اول است. اما آن چه مذاکره و چانه زنی نامیده می شود شرایط و الزاماتی دارد که به نظر نمی رسد گروه ندا قادر به تأمین آن ها باشد. مذاکره و چانه زنی، گفت و گو در میان سطوح قدرت است. بخشی از نیروهای اجتماعی با استفاده از منابع قدرتی که در اختیار دارند، به مذاکره با صاحبان قدرت در حاکمیت پرداخته، امتیازاتی می دهند و امتیازاتی می گیرند که در مجموع به نفع

پیشبرد دموکراسی تمام می شود. اما آیا گفت و گویی که ندا از آن سخن می گوید دارای چنین خصوصیتی است؟

در یکی از جلساتی که در زندان درباره ماهیت ساختار جمهوری اسلامی برگزار می شد، بحثی مطرح شد مبنی بر این که در ساختار این نظام سیاسی اساساً هیچ گونه مکانیسمی برای گفت و گو و مذاکره با منتقدان و اپوزیسیون تعریف و جایگاهی برای آن تعبیه نشده است. در گفت و گو ابتدا باید موجودیت طرف مقابل را به عنوان نیرویی جدی و مؤثر به رسمیت شناخت. به رسمیت شناختن طرف مقابل در مذاکره به معنای پذیرش منابع قدرت و حوزه نفوذ مخالفان است. جمهوری اسلامی در طول حیات خود (جز یکی دو سال اول) هرگز اپوزیسیون خود را (چه اپوزیسیون برانداز و چه اپوزیسیون قانونی و اصلاح طلب) به رسمیت نشناخته است. حاکمیت اقتدارگرا فکر می کند که مذاکره با مخالفان به معنای به رسمیت شناختن و نیز مؤید قدرت و نفوذ آن ها در جامعه است و لذا مذاکره را به معنای "تقسیم اقتدار میان حکومت و مخالفان" می داند که به تضعیف حاکمیت می انجامد. به نظر می رسد این گونه طرز فکر در میان حاکمان به تدریج تبدیل به یک ویژگی ساختاری در جمهوری اسلامی شده است.

بنابراین، آن چه در طول سال ها شاهد آن بودیم نه گفت و گو و مذاکره میان حکومت و مخالفان بلکه احضار مخالفان از سوی نیروهای امنیتی و ابلاغ سیاست ها و تصمیمات مصوب به ایشان بوده است. در چنین الگویی، طرف گفت و گوی اپوزیسیون، کارشناس- بازجوهای سی-چهل ساله هستند. آن ها ابتدا به طرح سؤالاتی می پردازند که باید به دقت پاسخ داده شوند؛ سپس توصیه ها و نصیحت هایی مطرح می شود؛ پس از آن نوبت به ابلاغیه ها، تأکیدات و دستورات می رسد؛ و در نهایت هم "گفت و گو" با تهدید و ارباب پایان می یابد. این الگو، الگوی رایج گفت و گو میان حکومت و مخالفان و منتقدین اش در طی سالیان گذشته بوده است.

نکته جالب توجه این جاست که گاهی در این گفت و گوها امتیازاتی هم داده می شود؛ مثلاً به فردی ابلاغ می شود که می تواند در انتخابات شرکت کند و صلاحیت اش نیز تأیید خواهد شد؛ یا به فردی گفته می شود که اجازه دارد حزب و گروهی راه بیاندازد؛ یا افرادی مجاز می شوند که در ستاد انتخاباتی کاندیدایی خاص فعالیت کنند. اما مدتی که می گذرد، آن روی سکه این گونه امتیازها آشکار می شود؛ معلوم می شود که مجوز حزب یا هدف ایجاد شکاف و انشعاب و موازی سازی در میان احزاب اصلاح طلب بوده است. یا هدف از تأیید صلاحیت شخصی در انتخابات، چیزی جز شکستن آرای یکپارچه و چنددستگی آرای اصلاح طلبان نبوده است. زمانی هم که دست منتقدین را برای فعالیت در ستاد کاندیدایی باز می گذارند، هدفشان هدایت آرای روشنفکران به یک سو و کاستن ...

ادامه در صفحه ۱۲

نسل دوم ...

ادامه از صفحه ۱۱

از آرای کاندیدایی دیگر است. در تمام این موارد و موارد متعدد دیگر که نیازی به ذکر مصادیق آن ها در این یادداشت نیست، نه ایجاد فضای باز سیاسی و گشودگی حلقه تنگ حاکمیت هدف بوده و نه تغییر نگرشی از سوی حاکمیت نسبت به اصلاح طلبان رخ داده است. همه و همه، مهندسی نهادهای سیاسی و مدنی برای حذف نرم و تدریجی اصلاح طلبان و منتقدین بوده است. بنابراین می توان تصور کرد آن چه گروه ندا از آن به عنوان گفت و گو با حکومت یاد می کند، چیزی جز درخواست های ملت‌مسانه از مقامات محترم همراه با سلام و عرض تبریک به مناسبت اعیاد ماضیه، نیست. زمانی هم که درخواست مذکور با مخالفت "نظام و شاخه های آن" مواجه شد، موضوع مسکوت گذاشته شده و تعلیق به محال می شود. اصلاح طلبی واقعی و جامعه محور البته اهل گفت و گو و تعامل است.

اما این گفت و گو با حفظ هویت آزادی خواهانه و با پشتیبانی منابع قدرت اجتماعی صورت می گیرد. اصلاح طلبی در سال های اخیر و در مواجهه با شرایط بن بست و فضای بسته سیاسی، تغییراتی در رویکرد ها و روش های خود داشته است. "فشار از پایین" که سال ها مغفول مانده بود صورتی عینی یافت و "چانه زنی از بالا" بر عهده گروه های میانه درون حاکمیت سیرده شد. اصلاحات، جنبشی شد و در قالب "اصلاحات- جنبش" ظهوری تازه یافت. دموکراسی خواهی اصلاح طلبی از شکل صرفاً "تصاحب قدرت از طریق انتخابات" به سمت "دموکراسی مشارکتی" و سپس "دموکراسی گفت و گویی" سوق پیدا کرد.

جنبش اجتماعی آن گونه که موسسان گروه ندا یا حاکمان می اندیشند به معنای تظاهرات و اغتشاشات خیابانی و تقابل ها و تندروی های غیرقانونی نیست. جنبش های اجتماعی محل و مجرای گفت و گوهای اجتماعی بر سر مطالبات و مسائل اساسی جامعه در عرصه عمومی هستند. جنبش های اجتماعی فضاهای شهری و فضاهای مجازی را به نفع شکل گیری توافق جمعی بر سر مطالبات اساسی اشغال می کنند. فشار افکار عمومی و فشار اجتماعی منبع اجتماعی قدرت در دست اصلاح طلبان برای پیشبرد اهداف دموکراتیک خواهد بود. این منبع قدرت پشتوانه ای برای گفت و گو چانه زنی با حکومت می شود و بدین ترتیب فرآیند دموکراتیزاسیون به پیش می رود.

آن چه در خرداد ۹۲ رخ داد و منجر به پیروزی آقای روحانی در انتخابات شد، حاصل فعالیت های ستادی چند جوان اصلاح طلب نبود، بلکه علاوه بر فعالیت های اجتماعی اصلاح طلبان، حاصل چهار سال فعالیت و مقاومت جدی جنبش سبز در برانگیختن افکار عمومی و در نهایت "جنبشی کردن انتخابات" بود. تداوم "وضعیت جنبشی" و ناتوانی در پیش بینی واکنش اجتماعی در شرایط بحران داخلی و خارجی، عامل بازدارنده

برای هرگونه دست کاری آراء و تغییر نتایج بود. بنابراین برخلاف تصور گروه ندا، اصلاح طلبان ناتوان از پیشبرد اهداف خود نبودند و ممانعت حکومت از فعالیت تشکیلاتی، مانعی برای ایفای نقش مؤثر در عرصه سیاسی از سوی ایشان نبود. هیچ تحلیل گر سیاسی نمی توانست پیش بینی کند که در کمترین فاصله زمانی ممکن از بزرگ ترین بحران سیاسی کشور، دولت از دست عوامل نظامی - امنیتی و نیروهای ضد توسعه و ضد دموکراسی خارج شود. این موفقیتی بی نظیر برای فعالین "اصلاحات-جنبش" بود. اکنون نیز هراس از تکرار شرایط مشابه در انتخابات آینده مجلس، حاکمیت را به صرافت انداخته تا با انواع حیل تجربه اصلاح طلبی جامعه محور را شکست خورده نشان دهند. در چنین شرایطی موازی سازی و ایجاد انشعاب در میان احزاب اصلاح طلب و القای ضرورت اصلاح اصلاحات به شدت مورد استقبال اقتدارگرایان خواهد بود.

اعتدال گرایی و محافظه کاری

همان طور که در ابتدای یادداشت ذکر شد، به صرف اعتدال گرا بودن نمی توان مدعی اصلاح طلبی شد. برخی مؤسسان گروه ندا بزرگمهر حکیم، حسن برمکی، فضل بن سهل، خواجه نصیر طوسی، قائم مقام فراهانی، امیرکبیر، فروغی و امینی را نمونه اصلاح طلبان اعتدال گرا درون حکومت ها می دانند که نقش مؤثری در اصلاح امور داشته اند. این آشکارا مغالطه ای شگرف است. اصلاحات و اصلاح طلبی در ارتباط با نظام های سیاسی جدید مطرح می شود و دموکراسی و توسعه سیاسی که هدف اصلاحات است از مباحث مدرن هستند. باید میان دو مفهوم "اصلاح طلب" (reformist) و "مصلح" (reformer) تفاوت قائل شد. فرق است میان اصلاح طلبان و مصلحین درباری. این دومی البته برای خودش مدل معتبری است و طرفداران پرشماری دارد. بسیاری معتقدند که محافظه کاران میانه رو که نواندیش و اهل تدبیر و تعقل هستند بهتر می توانند در نظام های استبدادی به اصلاح امور بپردازند. این دسته از مصلحین از آن رو محافظه کارند که به ساختارهای سیاسی کاری ندارند و اصلاح بروکراتیک را در نظام های اقتصادی، مدیریتی، اداری، آموزشی و قضایی پی گیری می کنند. احتمالاً الگوی گروه ندا از اصلاح طلبی همین نمونه های مصلحین بوروکرات و تکنوکرات بوده است. نکته در این جاست که این دسته از مصلحین ذیل محافظه کاری تعریف می شوند. نه اصلاح طلبی و این جا به دلیل همان ضعف نظری که ذکر شد، نوعی خلط مفهوم صورت گرفته است. همان گونه که انقلاب سفید هیچ ربطی به مفهوم انقلاب نداشت، این اصلاحات سفید هم هیچ ربطی به مفهوم اصلاح طلبی ندارد و اساساً اصلاحات نیست.

اوکشات محافظه کاری را این گونه تعریف می کند: "ترجیح امر معلوم به امر مجهول، امر آزموده به امر نآزموده، واقعیت بر اسطوره، امر موجود بر امر مطلوب، و امر محدود بر امر نامحدود." تک تک کلمات این تعریف را می توان از لابلای گفتار و نوشتار مؤسسان ندا استخراج کرد و این گونه به

بن مایه های فکری آن ها پی برد. البته کافی است در دوگانه های متضاد فوق، مطالبه دموکراسی را جایگزین واژگان دوم کنید که از دید ایشان امری انتزاعی، ایده آل، اسطوره ای، مطلوب و به دور از واقعیت ساختار نظام سیاسی است. جالب است بدانیم که محافظه کاران نیز خود را عمل گرا و پراگماتیست می دانند. همان طور که عمل گرایی در اصلاح طلبی و دموکراسی خواهی منوط به اقدام دموکراتیک و مطالبه دموکراسی است نه مسکوت گذاشتن آن، عمل گرایی در محافظه کاری به فرصت طلبی و مسکوت گذاشتن هرگونه مطالبه دموکراتیک و خواست تغییر در نظام سیاسی تبدیل می شود. لذا تعریف گروه ندا از عمل گرایی نیز در چارچوب های محافظه کاری بیشتر معنا می یابد تا اصلاح طلبی.

در نتیجه، آن ها که خود را نسل دوم اصلاح طلبی می خوانند در واقع نسل جدید محافظه کاران اند. البته نگارنده اذعان دارد که این طیف از جوانان را دقیقاً نمی توان تحت عنوان محافظه کاران کلاسیک یا سنتی دسته بندی کرد و شاید بتوان از نوعی نومحافظه کاری و راست نو سخن گفت. گروه ندا آن گونه که تاکنون نشان داده در نتیجه تغییر تاکتیک و روش تعدادی جوان اصلاح طلب از تقابل به تعامل و از تندروی به اعتدال به وجود نیامده بلکه تغییری ماهوی از اصلاح طلبی به محافظه کاری در جریان است. این حقیقتاً پدیده ای شگفت است که بتوان هر آن چه را ذیل تعریف محافظه کاری است عرضه کرد اما نام آن را اصلاح طلبی گذاشت. ظاهراً در ایران در میان "جوانان سیاسی" رسم است که "تعبیر ایدئولوژی" بدهند اما نام و اعتبار تشکیلات پیشین را نیز برای خود حفظ کنند. (اگرچه شاید این بار نتوان از ایدئولوژی سخن گفت اما تغییر پارادایم و الگوی ذهنی قابل تشخیص است). بنجامین دیزرائلی در وصف عمل گرا و فرصت طلب بودن محافظه کاران می گفت: "محافظه کاران وقتی رقبایشان مشغول آب تنی اند، لباس آنان را می دزدند." محافظه کاران جوان ایران اما وقتی رقبایشان در زندان اند، لباس آنان را می دزدند.

در مسیر دموکراتیزاسیون

رحب طیب اردوغان و حزبش اگرچه از میان احزاب اسلام گرای رفاه، سعادت، و فضیلت، برخاستند اما هیچ گاه خود را اسلام گرا نخواندند. برخی معتقدند که حزب عدالت و توسعه بیش از آن که اصلاح شده حزب اسلام گرای رفاه باشد، اصلاح شده حزب چپ گرا و لائیک جمهوری خواه خلق است. با گذشت زمان این امر وضوح بیشتری یافت تا جایی که بخش هایی از حزب رفاه و حتی جنبش معنویت گرای گولن در زمره منتقدان جدی دولت اردوغان درآمدند. مؤسسان ندا نیز اگرچه از میان احزاب اصلاح طلب برخاستند اما لزوماً اصلاح طلب نیستند. ایشان در صورتی که در جایگاه واقعی خود قرار گیرند به جای تضعیف اصلاحات- جنبش می توانند در راستای تقویت آن گام بر دارند.

واقعیت آن است که در داخل حاکمیت و در غیاب اصلاح طلبان، محافظه کاران میانه رو می توانند نقش مؤثری در فرآیند دموکراتیزاسیون ایفا کنند. ممکن است خود را دموکراسی خواه نامند اما می توانند "حامل دموکراسی" باشند. همان طور که در یادداشت های پیشین ذکر شد، ...

ادامه در صفحه ۱۶

گفتمان «اسلحه» ...

ادامه از صفحه ۴

و محیرالعقول، عمل می کنند تا از این طریق بتوانند بخشی از پیشروی ها و دستاوردهای شان را به کمک فرمول «مرعوب سازی مخالفان شان» (التصرب بالرب) تثبیت کنند. وگرنه در جنگ های مسلحانه برای کسب قدرت، همیشه یک طرف، آن طرف دیگر را قتل عام کرده و مورد تجاوز و انواع خشونت ها قرار داده است و اساساً به همین خاطر بوده که در جوامع متمدن دنیا «روش مسلحانه» برای دستیابی به قدرت، با تمام قوا مورد انزجار قرار گرفته است.

حال در این میان وظیفه ما نیروهایی که از بیرون به این واقعه می نگریم چیست؟ آیا باید برای دفع یک نیروی تاریک و خشونت گستر، یک بار دیگر به تجربه های پُر هزینه ی بشری پشت کنیم و دوباره «مبارزه مسلحانه» را هم در تاکتیک و هم استراتژی، تبلیغ کنیم و «شجاعت» را در «شهید پروری»، و «عدم انفعال» را در «اسلحه به دست گرفتن» تبلیغ کنیم؟ یا می توانیم این تجربه های بشری را که در دو جنگ جهانی و به بهای جان باختن میلیونها انسان به دست آمده پاس داریم و در شرایط دشوار خاورمیانه، شجاعانه اعلام کنیم که «روش های مسلحانه» را در هر شکل و به هر بهانه، نمی پذیریم یا حداقل، تبلیغ نمی کنیم؟

فراموش نکنیم که دستاورد بزرگ جهان غرب در پی آن همه کشته در جنگ های جهانی، سرانجام، تشکیل سازمان ملل و فصل بحران ها از طریق این سازمان بوده است. در واقع غربی ها، پس از تجربه آن همه کشته و آوارگی و بدبختی، دست آخر برای میلیاردها انسان خسته از جنگ و کشتار، سازمان ملل را بر جای گذاشتند. اکنون چه شده که ما مردمان خاورمیانه با پشت کردن به این دستاورد بزرگ بشری، برای حل بحرانی که در منطقه مان جاری شده، یک دفعه گفتمان خشونت آمیز مسلح شدن در برابر «دشمنان مان» را ترویج می کنیم و تصویرهای اغراق آمیز در میان زنان (و مردان)، توزیع می کنیم؟ این در حالی است که اگر یادمان نرفته باشد اتفاقاً همین رویکرد خشونت آمیز «اسلحه محور»، برآمده از همان گفتمانی است که داعش را در منطقه ما به وجود آورد و امروز هم بی شک نیروهای داعش و گروه هایی همچون او، به شدت نیاز به گسترش این گفتمان (حتا در میان مخالفان شان) دارند تا بتوانند از آن تغذیه کنند و گفتمان های صلح طلبانه و خشونت پرهیز را در خاورمیانه، ریشه کن نمایند.

این یک واقعیت است که پس از شکست بهار عربی، بار دیگر «گفتمان اسلحه محور» در خاورمیانه جان تازه ای گرفته و گفتمان های صلح طلبانه به تدریج منزوی می شوند در نتیجه، هر

روز امکان حل و فصل بحران ها از طریق روش های مسالمت جویانه، کاهش می یابد. به مجرد آن که آتشی در یک کشوری در می گیرد متأسفانه دولت های قدرتمند منطقه به جای کمک به خاموش کردن آن، خود را آتش بیار معرکه می پندارند و با موضع گیری های ایدئولوژیک شان (طرفداری از یک سر قضیه و کوبیدن سر دیگر)، در شعله ور شدن آتش، می دمنند و البته در این میان کسانی که از گفتمان «اسلحه محور» حمایت می کنند نیز غیرمستقیم به این دولت های مداخله گر کمک می کنند. به هر روی اگر چنین وضعیتی در خاورمیانه ادامه یابد و «اسلحه محوری» به گفتمان مسلط تبدیل شود، بی شک «قانون جنگل» بر کل منطقه ما حاکم خواهد شد، یعنی هر کسی «جنگجو تر» و «مسلح تر» است، پیروزی از آن اوست. که در این صورت، به طور برگشت ناپذیری، همه خواهیم سوخت؛ چه کورد، چه فارس، ترک، بلوچ، آشوری، و چه شیعه و سنی و مسیحی و ایزدی و ...

مشکل ما در خاورمیانه همیشه این بوده است که نیروهای تأثیر گذار در معادلات سیاسی منطقه - چه نیروهای راستگرا و یا چپگرا - معمولاً برای «خاموش کردن یک خانه آتش گرفته» کل منطقه را به آتش می کشند. این نیروها اغلب از این درگیری ها، تصویری رؤیایی و زیبا شبیه «مدینه فاضله» برای هواداران شان ارائه می کنند. برای نمونه از نیروهای روزاوا و یگان های مدافع خلق که در مناطقی از باشور فعالیت دارند تصویری آرمانی و رؤیایگون به دست می دهند و حتا پیشگویی می کنند که این نیروها بعد از رفع خطر داعش، با حکومت اقلیم و آمریکا، هم رویارو خواهند شد! یعنی نقش و آینده ای کاملاً رهایی بخش برای آنها، ترسیم می کنند در حالی که بیش از صد و پنجاه سال است که تداوم این رویکردهای آرمانشهری، راه به دهی نبرده است. نیروهای رادیکال منطقه در تمام طول این دوره تاریخی، فقط هزینه پرداخته اند، یا کشته شده اند یا کشته اند. مثلاً اعضای برخی از احزاب رادیکال در کشورهای منطقه آن قدر کشته و اعدام شده اند که به آنها «حزب شهدا» لقب داده اند. احزاب کوردی نیز از این روند تاریخی، جدا نیستند.

در شرایط کنونی منطقه، همه ی ما فمینیست ها وظیفه داریم که با همه امکانات و تجربه مان در پی آن باشیم که چگونه می شود «نیروی ویرانگر داعش» و آرمان های بنیادگرایانه اش را در افکار عمومی ملل منطقه (و در سطح بین المللی) منزوی کنیم تا دوباره صلح به این کشور باز گردد؛ ولی متأسفانه بر عکس عمل می کنیم یعنی مترصد آن هستیم که با هر وسیله ای، آنها سرکوب شوند، غافل از آن که دستیابی به یک هدف با هر وسیله، لزوماً به حل مشکل کمک نمی کند و گاه می تواند حتا به مشکلات بیافزاید. برای یافتن راه حل صحیح، ما زنان می توانیم به تجربه زندگی خودمان رجوع کنیم و به یاد بیاوریم که ساده ترین راه

حل ها همیشه درست ترین راه حل ها نیستند. واقعیتی که نمی توان انکارش کرد این است که پدیده داعش از مشروعیت و پیروزی گفتمانی پدید آمده که بیش از یک دهه برای کسب مشروعیت اش، کار و تبلیغ شده است؛ یعنی: «ظلم و ستمی که شیعیان علیه سنی مذهب های سوریه و عراق اعمال کرده اند». در واقع گروه داعش از تبعیض های موجود علیه سنی مذهب ها در سوریه و عراق تغذیه کرده و رشد یافته است، بنابراین آنچه در تحلیل نهایی، این آتش را خاموش می کند، تقدس اسلحه و پارگیری از میان زنان نیست بلکه باید تبعیض علیه سنی مذهب ها و عشایر عراق، ریشه کن شود. همانطور که همیشه حرف فمینیست ها این بوده که باید تبعیض و ستم مضاعف علیه کوردها در ایران از میان برداشته شود و نه آن که برای همدردی با کوردها، از احزاب و گروه های مسلح کورد اسطوره پردازی کنیم!! گفتن ندارد که در تمام طول تاریخ معاصر، گسترش ارزش های خشونت و مبارزه مسلحانه، از طریق همین تقدس بخشیدن ها و اسطوره پردازی ها از ارزش های جنگ، تداوم یافته و در افکار عمومی مردم عادی، «حقانیت» پیدا کرده است.

نکته مهم و قابل تأمل این جاست که همیشه گروه های مسلح حتا با اهداف و منافع کاملاً متضاد، یکدیگر را تقویت و بازتولید کرده اند. بنابراین به همان میزان که زنان مسلح داعش، گروه های افراطی و مسلح دیگر را تقویت می کنند، تصویر اغراق شده ی زنان مسلح کورد نیز به رغم تضاد منافع آشکارشان با داعش، غیرمستقیم به تقویت و بازتولید مشروعیت زنان مسلح داعش، یاری می رساند.

هم از این روست که بازنمایی اغراق شده ی «زنان مسلح کورد»، اتفاقاً کاملاً روش «منفعلهانه» در برابر بازنمایی تصاویر «زنان مسلح داعش» است. یعنی بدون تصاویر زنان مسلح داعش، تصاویر «متناقض نما»ی آن نیز قدرت و جذابیتی ندارند چرا که دقیقاً از همان آشخور، تغذیه می کند. در حقیقت وقتی خشونت و اسلحه محوری، معیار شجاعت و دلوری و اسطوره پردازی از زنان قرار بگیرد بدون شک «زن مسلح داعش» نیز در میان مخاطب خودش (یعنی میان زنان و دختران سنی مذهب که طرفدار آرمان های داعش اند)، زنی اسطوره ای و «دلاور» قلمداد می شود و سبب پیوستن هرچه بیشتر جوانان به این گروه خواهد شد. همانطور که تصویر زنان مسلح کورد نیز در میان مخاطبان خودش چنین تأثیری می گذارد. همه اینها در نهایت به آن منجر می شود که آتش جنگ و درگیری که منبع پیدا و پنهان اش، ارزش گذاری بر مبارزه مسلحانه (و گرفتن قدرت سیاسی از طریق «تفنگ» است) به تدریج غلبه می کند و آتش جنگ خاورمیانه، که با این تصویر پردازی ها، به روالی مشروع و پذیرفته، تبدیل خواهد شد، سرآخر همه مردمان این منطقه را خواهد سوزاند.

منبع: مدرسه فمینیستی



فراتر از بودن بانو صابری

واقعہ مرگ تو تمام وجود مرا در هم ریخت... تمام وجودم، جز قلبم را، آن قلبی که تو ساختی و هنوز می سازی، قلبی که، هنوز در نبودت هم با دست های گمشده ات، به آن شکل می ده و با صدای گم شده ات، آن را به آرامش دعوت می کنی و با خنده گم شده ات به آن روشنی می بخشی ...

«فراتر از بودن» کریستین بوبین

من چگونه می توانم از عباس بنویسم وقتی که او در همه لحظات من وجود دارد، وقتی که بعد از هر تصمیم سخت و آسان چشمان روشن و درخشان اوست که خندان تأییدم می کند. نوشتن از کسی که سالها بعد از نبودنش هنوز عاشقانه دوست داری چندان کار آسانی نیست.

عباس در يك خانواده پرجمعیت در روستای بی بالان از توابع رودسر در ۱۴ بهمن ۱۳۳۸ بدنیا آمده است. عباس فرزند چهارم خانواده هفت فرزند فرج الله منشی رودسری بود و پسر سوم خانواده و پس از او دو برادر و يك خواهر کوچکتر هستند. که البته پسر چهارم باقر منشی رودسری که کوچکتر از عباس بود و دو سال قبل از ازدواج ما ۱۴ روز بعد از دستگیری به جرم هواداری از مجاهدین خلق جسدش را تحویل خانواده می دهند و می گویند با گورکن حداکثر ده نفره می توانید شبانه او را به خاک بسپارید. باقر هنوز دوران دبیرستان را تمام نکرده بود که اعدام می شود. او را شبانه در قبرستان امیربندیه بی بالان به خاک سپرده اند. در تمام سالهایی که من آنجا بودم به پدر و مادرش اجازه نداده بودند که سنگ قبری بر روی گور فرزند جوانشان بگذارند. قبر او، و بقیه اعدامی ها را با پلاستیک سیاهی پوشانده بودند و هر چند وقت يك بار مادر و پدر عباس این پلاستیک ضخیم و مشککی را عوض می کردند و دورتا دور آنرا سنگ می چیدند. من هر وقت به بی بالان کی رفتم به اتفاق مادر عباس به امیربندیه می رفتم تا عباس زنده بود مادر گاه گریه و زاری می کرد اما بعد از این که عباس اعدام شد، با چشمان اشکبار به من نگاه می کرد و بغضش را فرو می داد و با باقر حرف میزد و خس و خاشاک روی قبر را جمع می کرد و می گفت: پاشو وه چه! تی دربرد عروس بومده!

عباس در ۱۷ سالگی وارد دانشکده پزشکی اصفهان شده بود و من که آنزمان همراه خانواده ام در اصفهان زندگی می کردم با او آشنا شدم. او با خواهران من در يك سازمان سیاسی کار می کرد، هر صبح جمعه ای که سینما شهرفرنگ که بعد از انقلاب شده بود سینما قدس فیلم های خوب و یا فیلم های انقلابی نشان می داد بلیط می گرفت و می خواست که یکی از ما او را همراهی کند. من چون به سینما علاقه مند بودم بیشتر پیشقدم بودم. یادمه که فیلم می خواهم زنده بمانم را با او دیدم. او بسیار محجوب، آرام و خجالتی بود درست بر عکس من که دختر پر شر

وشوری بودم. گاهی هم او که صبح اول وقت برای کاری به خانه ی ما می آمد مرا به چهارراه حکیم نظامی می رساند که در آنجا من بتوانم با سرویس مدارسی که بطرف فلاورجان و قهدریجان می رفت به محل کارم که روستای قهدریجان بود بروم. او به شعر و ادبیات بسیار علاقه مند بود و در این زمینه هم اطلاعات خوب و بالایی داشت، من به شعر و ادبیات علاقه مند بودم و از صحبت های او لذت می بردم. البته بارها هم خجالتی بودنش را به رخ می کشیدم و صورتش از شرم قرمز می شد اما خوب این مسئله هرگز باعث نشد که من از شیطنت خدوم کم کنم. یکروز وقتی به منزل ما آمده بود از من خواست که لیوان آبی به او بدهم و من به آشپزخانه رفتم و کاسه مسی ای را آب کردم ولی وقتی که برگشتم دیدم عباس پشت سرم ایستاده و کاسه را با دستی لرزان از من گرفت و همانطور که به دهانش می برد از من خواست تا در يك فرصت مناسب با هم گفتگو کنیم زیرا باید حتما موضوعی را که برایش خیلی مهم است به من بگوید. من متعجب از لرزش دست عباس موافقت کردم و قرار را برای بعد از برگشتنم از سر کارم گذاختم. در آن قرار او گفت: که ترا دوست دارم و می خواهم که با من ازدواج کنم و می دانم که ممکن است تو بدلیل خاصی که من در جریان نبودم اما حالا هستم بخواهی جواب رد بدهی، اما برای من اصلا مهم نیست. احترام و عشق من به تو خیلی بیشتر از قبل است. من شوک شده بودم و تصمیم داشتم همانموقع بگویم نه! اما قبل از اینکه دهان باز کنم عباس گفت: جوابت هر چه هست حالا نگو و يك هفته روی پیشنهاد من فکر کن. من با وجود اینکه می دانستم جواب منفی ست موافقت کردم. عباس چنان ساده، صمیمی و معصوم بود که من مانده بودم چگونه جواب رد بدهم که نرنجد و در این فاصله هم با هر کس که صحبت کردم به جای اینکه کمکی باشند برای من تا بتوانم پیشنهاد عباس را رد کنم صحبت از خوبی عباس بود و اینکه چه کسی را می خواهی بهتر از عباس. اما کسی که باعث شد من در تصمیمم تجدید نظر کنم طهماسب، شوهر خواهرم بود که آنموقع یکی از مسئولین سازمان در اصفهان بود. او گفت: من همه جانبه عباس را تأیید می کنم. دو روز قبل از اینکه موعد جواب برسد یا دو روز بعد از پیشنهاد عباس من خانه ی خواهر دیگرم مریخ که همسر مجتبی مطلع سراب بود و او هم از دانشجویان پزشکی دانشگاه اصفهان بود و قبل از انقلاب هم زندان بود و با انقلاب از زندان آزاد شده بود و متأسفانه او را هم در ۲۱ فروردین سال ۱۳۶۸ در تیریز اعدام کردند. بودم. عباس آمد و خیلی زود تصمیم به رفتن گرفت. من همراه او رفتم. او تلفنی را از کیوسک تلفن زد و من گفتم که می خواهم جوابش را بدهم. عباس گفت نه بذار همان روز بگو. من گفتم: قبول می کنم با تو ازدواج کنم. اما تو برای زندگی با من باید خیلی گذشت داشته باشی. عباس قول داد که من کاری می کنم که تو مرا دوست داشته باشی و هرگز از ازدواج با من احساس پشیمانی نکنی! و سریع مرا ترک کرد. بعدها گفت: انتظار جواب مثبت از من نداشته است. ما قول و قرار ازدواج با هم گذاشتیم و او رفت که با خانواده اش صحبت کند تا قرار

خواستگاری را بگذارد. وقتی برگشت قرارمان را برای خرداد ماه گذاشتیم زمانی که خانواده ی او بتوانند چین اول چایی عای باغشان را بچینند. اما قبل از این تاریخ در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۲ رهبران حزب توده ایران در میزگردی در تلویزیون شرکت کردند و من مجبور شدم که کارم را رها کنم و از خانه بروم. اوایل انقلاب رسم بود که در شوهای تلویزیونی بر روی مسایل جنسی و اینگونه روابط بسیار نیرو می گذاشتند و سعی داشتند که در ذهن توده ی مردم جا بیندازند که کمونیست ها زنانشان اشتراکی ست!! که همین دلیل ما در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۲ به محضر رفتیم و فقط با دو شاهد ازدواج کردیم. پس از آن مجبور به ترک اصفهان شدیم و برای مدت سه سال یعنی تا ۹ مرداد، ۱۳۶۵ که دستگیر شدیم در خانه های مختلف مخفیانه زندگی کردیم. حکایت زندگی سه ساله و مخفیانه ما خود داستانی طولانی ست. اما عباس بر سر پیمان خود و قولی که به من داده بود جانانه ایستاد. هرگز متانت و آرامش خودش را از دست نداد. برخوردها و رفتارش در تمام مراحل زندگی از پختگی و اندیشه ی بلند او حکایت می کرد و چنان شد که او گفت: بعد از تولد دخترمان بهاره بی آنکه من بخواهم و تلاشی کرده باشم عشقش و مهرش چنان در ذره ، ذره ی وجود من جا خوش کرد که گویی با من زاده شده بود و هنوز هم خوش نشین قلب من است. من و عباس به همراه دو فرزندمان بهاره و بیژن در همان ۹ مرداد دستگیر شدیم و به کمیته مشترک ضدخرابکاری رژیم گذشته که حالا به انجمن توحید یا بند ۳۰۰۰ معروف شده بود برده شدیم. بچه ها را بعد از سه ماه از من گرفته و تحویل خانواده من دادند. من هم درست يك روز بعد از تولدم در دوم بهمن ماه ۱۳۶۵ با ضمانت از زندان دستگرد اصفهان آزاد شدم. عباس در یکی از نامه هایش به من اطلاع داد که روز پنجم اسفند ماه ۱۳۶۵ حکمش را به او ابلاغ کرده اند و اینطور مقرر شده که شش سال از تو دور باشم. اما در تابستان سال ۱۳۶۷ در کشتار زندانیان سیاسی در حالی که دو سال از دوران محکومیت خود را گذرانده بود او را کشتند و از نایفه ای که در هفده سالگی در حالی که نفر پنجم کنکور بود و وارد دانشکده پزشکی دانشگاه اصفهان شده بود، همسر و پدر دو فرزند با عشق بالا به خانواده و مردمش در بیست و هشتم آبان ماه ۱۳۶۷ فقط دو ساک که حاوی لباس ها و چند عکس از بهاره و بیژن بود به پدرش تحویل دادند. من همانطور که او خواسته و طبع خدوم هم زیاد با غصه خواری جور نیست، همیشه برای زیبایی و زندگی خندیده ام، اما او در لحظه لحظه زندگی من با لیخنذ زیبا و چشمان همیشه رخشان و خنداننش پا به پای من آمده است، با عشق بزرگ و قلب دریایی اش در گاه نومیدی امیدم داده است و در زمان هایی که نبودنش قلبم را از درد فشرده است و اشکم چونان سیلابه ای روان شده، هم او بوده که پناهگاه و تکیه گاهم بوده است و یادش قلبم را از زمهریر درد رهایی داده است.

با مردم یا بر مردم

سخنی با قهرمانانی که خود را پیرو مکتب تختی می دانند، اما از ستمدیدگان حمایت نمی کنند
یداله بلدی



می کردند، قهرمانان خود را بر دوش می گرفتند و از موفقیت شان بر خود می بالیدند. اما متأسفانه تمام این صفا و صمیمیت صادقانه مردم را فراموش کرده اند یا نادیده می گیرند، زیرا قدرت و ثروت آنان را نیز آلوده کرده است.

حنماً این جمله معروف تختی را بیاد می آورند که گفته بود: "هنگامیکه از مقابل شعبه های بانک خون عبور می کنم و جوانانی را می بینم که برای امرار معاش خون خود را می فروشند از قهرمان بودن خودم شرمند میشوم."

آیا این قهرمانان نگران هزاران هم محله ای خود هستند که در گرداب اعتیاد دست و پا می زنند. آیا پیشنهاد و طرحی برای بهبود زندگی آسیب دیدگان جامعه مانند زنان و کودکان خیابانی ارائه داده اند. آیا برای رشد روز افزون ارادل و اوپاش چاره ای اندیشیده اند. آیا از محله سراپا آلوده دروازه غار دیدن کرده اند. بدیهی است که این قهرمانان وقتشان را برای برگزاری هر چه با شکوه تر ایام سوگواری محرم و تشریفات و مراسم مذهبی صرف می کنند. این قهرمانان گرامی اگر می خواهند همواره در قلب مردم باشند باید از ستم دیدگان حمایت کنند و اگر خود را پیرو مکتب تختی می دانند باید با مردم باشند نه بر مردم.

شورای شهر تهران تکیه زده اند که عبارتند از آقای رضا زاده دارنده مدال طلای وزنه برداری المپیک، آقای هادی ساعی دارنده مدال طلا در رشته تکواندو، آقای علیرضا دبیر دارنده مدال طلای المپیک در رشته کشتی و آقای عباس جدیدی دارنده مدال نقره المپیک در ورزش کشتی. قهرمانان نامبرده در مصاحبه هایشان خود را پیرو مکتب زنده یاد تختی و ویژگی های مردمی و انساندوستانه او می دانند و با وجود اینکه علیرضا دبیر و عباس جدیدی خود از اهالی جنوب شهر تهران هستند و با مشکلات و زندگی رنجبار مردم جنوب شهر آشنایی دارند و خود از درون اعماق طبقات فرودست جامعه برآمد کرده اند، اما اکنون که بر اریکه قدرت تکیه زده اند و ثروت اندوخته اند در برابر ظلم و ستمی که بر مردم بویژه زحمتکشان جامعه روا می شود سکوت کرده اند و از اقبشار آسیب پذیر و فرودست و ستمدیده جامعه حمایت نمی کنند. علیرضا دبیر در سال ۸۹ با دعوت از مادر سهراب اعرابی جانیخته اعتراضات مردمی سال ۸۸ برای گزارش کشته شدن فرزندش، از خود چهره ای جانیخته اعتراضات مردمی بوجود آورد. اما متأسفانه اینگونه موارد دیگر تکرار نشد. مسلماً این قهرمانان سرگذشت تختی را مطالعه کرده اند و از خصوصیات انساندوستانه او آگاهی دارند و حتماً این جمله معروف تختی را بیاد می آورند که گفته بود: "هنگامیکه از مقابل شعبه های بانک خون عبور می کنم و جوانانی را می بینم که برای امرار معاش خون خود را می فروشند از قهرمان بودن خودم شرمند میشوم". متأسفانه این قهرمانان فراموش کرده اند که همین مردم زحمتکش و فقیر جنوب شهر بودند که با چراغانی و آذین بندی و با شور و شغف از بازگشت آنان از المپیک استقبال

در روزهای اخیر دو مورد از برخورد مأمورین شهرداری با شهروندان زحمتکش تهران در سطح گسترده ای رسانه ای شد و افکار عمومی را متأثر و جریحه دار کرد. سه هفته قبل راننده زحمت کشی با ضرب پنجه بوکس یکی از مأموران شهرداری پس از چند روز که در حالت بیهوشی بود، درگذشت و شهردار تهران آقای قالیباف و دیگر مقامات شهرداری و اعضای شورای شهر تهران حاضر به پذیرش این جنایت از سوی مأمورین خود نشدند و با دروغ پردازی و ریاکاری عوامفریبانه دخالت مأمورین خود را انکار کردند. در چند روز گذشته نیز صاحب یک پارکینگ مورد ضرب و شتم مأمورین شهرداری قرار گرفت و راهی بیمارستان شد و این بار مجروح شدن این شهروند را به ارادل و اوپاش نسبت دادند.

در اینجا روی سخن با شهردار و مقامات شهرداری تهران نیست، بلکه روی سخن با چهار قهرمان برنده مدال های المپیک است که با رأی مردم بر کرسی شورای شهر تهران تکیه زده اند

در اینجا روی سخن با شهردار و مقامات شهرداری تهران نیست، بلکه روی سخن با چهار قهرمان برنده مدال های المپیک است که با رأی مردم بر کرسی

میدان بازی...

ادامه از صفحه ۸

بسیاری انتظار داشتند که ایران مداخله نظامی آمریکا را در شمال عراق شدیداً محکوم کند، اما اینطور نشد. و ایران هم بطور یکجانبه وارد خاک عراق نشد تا موجب جنگ رسمی درجه شیعیه و سنی در قیاس منطقه نشود.

حمله هوایی آمریکا بمواقع داعش در اربیل روز جمعه ۸ اوت ۲۰۱۴ یعنی یک روز پس از نشست چهارساعته ایران و آمریکا در روز پنجشنبه ۷ اوت در ژنو، با "استقبال و خوشروئی" ایران روبرو شد. آنطوریکه محمد صدر، مشاور محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه ایران، روز دوشنبه ۱۱ اوت گفت که همکاری ایران با آمریکا برای مقابله با گروه دولت اسلامی "شدنی است". تهدید گروه دولت اسلامی همچنین باعث شده است که ایران با نامزدی آقای عبادی برای نخست وزیر هم مخالفتی نکند و دیگر تمایل به پشتیبانی از نوری مالکی نیست.

اما در دفاع از عمق استراتژی خود یعنی بشار اسد دست نخواهد کشید.

علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران از انتخاب نخست وزیر جدید، حیدر عبادی، در بغداد حمایت کرد. او از همه گروه ها و ائتلاف های عراقی خواست تا متحد بمانند و با یکدیگر همکاری کنند. این پیامی آشکار به نوری مالکی بود که دوره اش در این شرایط به اتمام رسیده و نباید برای ماندن در قدرت به زور متوسل شود.

روزنامه جوان، وابسته به سپاه پاسداران ایران هم لحنی مشابه برگزید. روز سه شنبه ۱۲ اوت، این روزنامه نوشت که "تمکین بزرگ منشانه مالکی" به مصلحت عراق است و آقای مالکی از کناره گیری "از حق قانونی خود" به حل بحران عراق کمک خواهد کرد. آیت الله خامنه ای هم با برآورد از شرایط جدید، در جمع دیپلمات های ایرانی از نخست وزیر جدید عراق حمایت کرد و گفت: "انشاءالله با انتصاب او گره کارها باز می شود".

میدان هسته ای ایران در گذشته و در زمان حمله به طالبان با کُرتر ایران و در سال ۲۰۰۳ در عراق به نفع آمریکا، و ناخرسندی ایران را همراه داشت. این بار اما آیا میتوان انتظار گل مساوی بود که ضمن پشت سر گذاشتن معضل هسته ای به فاز جدید تأیید ابر قدرتی ایران در شطرنج ژئوپولیتیکی و ژئواستراتژیکی خاورمیانه بود؟

وضعیت کردستان ...

ادامه از صفحه ۵

کردستان ۱۵,۵ درصد و بخش خدمات ۷۸ درصد است، تأکید کرده که این ارقام نشان می‌دهد در کردستان نه صنعت، نه معدن و نه کشاورزی آن‌چنان مورد توجه و اقدام قرار نگرفته‌اند و در عوض بخش خدمات که هیچ‌گونه کمکی به توسعه پایدار، تولید و اشتغال نخواهد کرد توانسته است شاخص‌های متوسط کشوری را پشت سر گذاشته و رتبه بهتری داشته باشد.

بیکاری

بر طبق آمار ارائه شده رسمی، استان لرستان با ۹,۱۸ درصد بالاترین نرخ بیکاری را در کشور داشته و بعد از آن استان کردستان با ۱۶,۱ درصد در مکان دوم قرار گرفته است. یعنی اینکه استان کردستان از لحاظ جمعیت بیکار در سطح یکی از بدترین استانهای کشور قرار دارد.

مصائب اجتماعی

در مورد مصائب اجتماعی می‌توان به زمینهای مختلفی اشاره کرد از جمله اعیان، طلاق خودکشی و غیره. در زمینه طلاق باید گفت که طبق داده‌های رسمی کشوری شصت درصد از درخواست کنندگان طلاق در کردستان را زنان تشکیل می‌دهند. در بررسی آمار ازدواج و طلاق در استان کردستان در می‌پاییم در این استان به طور متوسط روزی ۸۸ نفر پیوند زناشویی می‌بندند و در مقابل روزی یازده نفر از یکدیگر جدا می‌شوند.

به گزارش خبرنگار خیرگزاری زنان ایران (ایونا) از سنندج، در استان کردستان به طور متوسط روزی ۵/۵ مورد طلاق اتفاق می‌افتد که از نظر افزایش میزان طلاق همواره یکی از سه استان اول کشور بوده است، یک سایت دیگر در این مورد از رشد ۶۴ درصدی طلاق و کاهش ۹ درصدی ازدواج در کردستان خبر می‌دهد. در زمینه خودکشی نیز معاون بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی کردستان عنوان کرده که آمار خودکشی در کردستان سه برابر شاخص کشوری است. در مورد اعتیاد هم باید گفت که رئیس دانشکده علوم تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی سنندج اعلام داشته که بیش از ده هزار دانش‌آموز و صد و پنجاه هزار دانشجو در سال هشاد و چهار در سطح کشور معتاد بوده‌اند و در خیلی از بخش‌ها و صنف‌های جامعه در حقیقت افزایش آمار وجود داشته است. حقایق هم چنین از کاهش نگران‌کننده سن اعتیاد در کردستان می‌گویند.

در مورد وضعیت ایدز نیز باید گفت که استان کردستان از لحاظ آمار مبتلایان به ایدز نسبت به جمعیت در رده‌های میانی استانهای کشور قرار دارد. میزان مبتلایان به ایدز شناسایی شده در استان کردستان طبق آخرین آمار ارائه شده (در فروردین ماه سال ۱۳۹۲) ۴۶۲ نفر است

که از این تعداد ۳۴ نفر زن و ۴۲۸ نفر مرد هستند. لازم بذکر است از این تعداد ۱۲۰ نفر وارد فاز ایدز شده و تاکنون ۱۷۴ نفر در استان کردستان بر اثر بیماری ایدز جان خود را از دست داده‌اند.

یک ارزیابی کلی از آمارهای ارائه شده در بالا می‌توان استنتاج کرد که استان کردستان یکی از محرومترین استانها در کشور می‌باشد، استانی که علیرغم پتانسیلهای بالای اقتصادی، طبیعی و منابع زیر زمینی عملا و عمدا عقب‌نگه داشته شده و بدین ترتیب در مشکلات و مصائب عدیدهای دست و پا می‌زند.

اگر دولتی با مسئولیت بالای ملی وجود داشته باشد، دولتی که رشد اقتصادی و اجتماعی در کردستان را نه تابع مسائل امنیتی، بلکه تابع زندگی مردمان آن دیار قرار دهد، این استان از شرایط رشد بسیار بالایی برخوردار می‌باشد. برای برون رفت از وضعیت نابسامان اقتصادی و رشد بیکاری در این استان از جمله می‌توان به کارهای زیر دست زد:

- صنعتی کردن استان، این پروژه می‌تواند شامل ایجاد کارخانجات و واحدهای تولیدی باشد. از جمله غیرمتمرکز کردن بخشهای تولیدی در کشور و انتقال بخشی از آن به استان، می‌تواند کمک شایانی به رشد این منطقه بکند.

- با توجه به اینکه بزرگترین منابع زیرزمینی کشور از جمله در زمینه طلا و آهن و آلومینیوم در این استان قرار دارند، ایجاد کارخانجات و واحدهای پردازش منابع استخراج شده (ایجاد کارگاه و صنایع تبدیلی تکمیلی)، در خود استان می‌تواند به کاهش رشد بیکاری کمک شایان توجهی کند.

- مکانیزه کردن کشاورزی و بطورکلی اهمیت دادن به تولیدات کشاورزی و زراعی از جمله کارهائی هستند که هم به کاهش بیکاری می‌تواند کمک کند و هم به توان تولیدی استان و از این طریق گسترش ثروت.

البته تمامی این کارها بستگی مستقیم به تغییر نگرش دولت مرکزی دارد. تغییری که در آن استان کردستان نه تنها بعنوان منطقهای برای استخراج و صدور مواد خام، بلکه به عنوان مرکزی برای تولید نیز نگاه شود. یعنی اینکه استان در چرخه استخراج و تولید نیز قرار بگیرد. بنابراین تحول در اقتصاد ابتدا نیاز به تحول در نگاه سیاسی و کلان دارد، امری که تا حالا متاسفانه در تاریخ نوین ایران و به درازای عمر رژیمهای متفاوت که بر این خاک و بوم حکم رانده‌اند، اتفاق نیافتاده و همین منشا اصلی بسیاری از نابسامانیها و حتی خیزشهای سیاسی در میان مردمان کورد بوده است.

منابع آماری:

بانه پدیا / آفرینش ۲۲ ماه هفت ۸۶ / سایت کردستان ایران / سایت تسنیم / زمانه / باشگاه خبرنگاران / ایلنا / سایت دانا / کردپرس / تلکس اینترنتی مهر.

نسل دوم ...

ادامه از صفحه ۱۲

ممکن است فردی دموکرات نباشد، اما حامل دموکراسی قلمداد شود، بدین معنا که نقش و جایگاهش در ساختار نظام سیاسی به پیشبرد فرآیند دموکراتیزاسیون یاری رساند. در بیشتر موارد، این افراد نقش "چانه زن" را ایفا می‌کنند و به تحکیم زیرساخت‌های لیبرالی نظام سیاسی و اجتماعی می‌پردازند که در آینده برای استقرار و تثبیت دموکراسی مفید خواهد بود. نسل دوم یا همان نسل سوم اصلاح‌طلبان، سبزند نه سفید. اصلاحاتی که آن‌ها دنبال می‌کنند جامعه محور و دموکراسی خواه است. گفت و گو را در عرصه عمومی شکل می‌دهند و عملگرایی را در اقدام و مطالبه دموکراتیک می‌دانند. پیشنهاد نگارنده این است که اعضای ندا به جای آن که خود را نسل دوم اصلاح‌طلبان بخوانند، عنوان "نسل دوم اعتدال‌گرایان" یا "نسل جدید محافظه‌کاران" را برای خود برگزینند و با الگو قراردادن روحانی با محوریت او فعالیت کنند نه با محوریت خاتمی. از آن جا که روحانی دارای حزب و تشکیلات نیرومندی نیست، تشکیلات ندای ایرانیان می‌تواند تبدیل به بازوی اجتماعی روحانی و دولت‌ش شود. همچنین بهتر است بیش از این از مفهوم اصلاح‌طلبی استفاده نکنند، چنانچه شخص روحانی هم چندان اصراری بر استفاده از این مفهوم ندارد. در این حالت است که آن‌ها می‌توانند به جایگاه حاملان دموکراسی ارتقا یابند و نقش مؤثری در فرآیند دموکراتیزاسیون ایفا کنند. در غیر این صورت نه دموکرات به حساب می‌آیند و نه حامل دموکراسی، و نه اصلاح‌طلب خواهند بود و نه عاملی برای پیشبرد دموکراتیزاسیون. تنها ممکن است به ابزاری در دست اقتدارگرایان بدل شوند تا به وسیله آن اصلاح‌طلبان را تضعیف کنند و بر دموکراسی خواهان فشار آورند.

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

دارنده حساب بانکی: L.G.e.v

شماره حساب: ۳۲۴۴۲۰۳۲

کد بانک: ۳۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com